

خانه وحی در زیر تازیانه های هجوم

چکیده ماجرای سقیفه و یورش به خانه وحی

ندای هل من ناصر علی و زهرا

طلب یاری اصحاب کساء از مهاجرین و انصار

جمع آوری قرآن و دعوت به آن

اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادعایی

اتمام حجت با انصار و یادآوری بیعت آنان

هجوم به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام)

هجوم اول

هجوم دوم

دفاع امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه از ام اییها فاطمه زهرا سلام الله علیها

منابع اهل سنت

هجوم سوم

مجروح شدن حضرت زهرا سلام الله علیها به دست قنفذ

منابع اهل سنت

شهادت حضرت محسن صلوات الله و سلامه علیه

قاتل محسن علیه السلام

منابع اهل سنت

بیعت اجباری

اگر چهل نفر یار داشتم با شما می جنگیدم

خالد مأمور به قتل حضرت امیر بود

غصب فدک

فاطمه غضبت علی أبي بکر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهاجمین را لعنت می کنند

حضرت زهرا سلام الله علیها مهاجمین را نفرین می کند

و اما سبب شهادت ایشان

منابع اهل سنت

منابع شیعه

بحث هجوم به خانه وحی و شهادت بانوی دو عالم حضرت زهرا سلام الله علیها از دیر باز مطرح بوده است، حتی از بعضی روایات استفاده می شود که اولین بار این قضیه را وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مطرح نموده اند و در حقیقت ایشان در زمان حیاتشان از وقوع این قضیه در آینده خبر داده بودند. به این حدیث توجه کنید:

جوینی « استاد ذهبی » از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه روایت می کند:
..... و إِنِّي لَمَّا رَأَيْتَهَا ذَكَرْتُ مَا يَصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدَّلَّ فِي بَيْتِهَا وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا وَ غَضِبَ حَقُّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثَهَا وَ كَسَرَ جَنْبَهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنِينَهَا وَ هِيَ تَنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تَجَابُ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَلْحَقَنِي مِنَ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَقْتُولَةً.
فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

من هر وقت او را می بینم یاد آن اتفاقی می افتم که بعد از من برایش رخ خواهد داد. گویا می بینم که ذلت در خانه وی داخل شده، حرمتش شکسته شده، حقش غصب گردیده، از ارثش محروم گردیده، پهلویش شکسته شده است و فرزند در رحمش سقط شده است در حالیکه صدا می زند یا محمداه ولی کسی جواب او را نمی دهد... او اول کسی است که از خانواده ام به من خواهد پیوست.
او در حالی نزد من می آید
که اندوهگین و سختی کشیده و غمگین است و کشته (شهید) شده است.
اعتبار جوینی نزد اهل سنت:

ذهبی از جوینی به عنوان الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام... دین و صالح
امام و پیشوا محدث یگانه و کامل و فخر اسلام و با دیانت و صالح تعبیر می کند.
تذكرة الحفاظ ج ۴، ص ۱۵۰۵-۱۵۰۶، رقم ۲۴.

چکیده ماجرای یورش به خانه وحی

بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله وآله که عده ای به زور با ابوبکر بیعت کردند، حضرت امیر علیه السلام در دفاع از حق خود از انصار و یاران رسول خدا طلب یاری نمودند هیأت حاکمه از این وضع احساس خطر کرد و در صدد برآمد تا با هجوم به بیت وحی ارکان حکومت خود را محکم کنند.

۱- طلب یاری از اصحاب رسول خدا

بعد از جریان بیعت عده ای از مردم با ابوبکر، سلمان می گوید: امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه صدیقه طاهره سلام الله علیها را سوار بر مرکب می نمودند و شبانه درب خانه انصار و اصحاب بدر می رفتند و از آنها یاری می طلبیدند.

کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۱۴۶ تا ۱۴۸، باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی؛ الإمامة و السياسة ج ۱، ص ۱۹، باب إباية علی کرم الله وجهه بیعة ابي بکر رضي الله عنهما؛ تاريخ اليعقوبي ج ۲، ص ۱۲۶، باب خبر سقیفة بني ساعدة و بیعة ابي بکر.

۲- هجوم هاي متعدد به خانه وحي

هجوم اول:

در هجوم اول قنغد از طرف ابوبکر، درب خانه حضرت آمد و از ایشان خواست که براي بيعت نزد ابوبکر رود، حضرت به او فرمود: چقدر سریع به رسول خدا دروغ بستید و خلافت و جانشینی آن حضرت را ادعا کردید که حق شما نیست...

کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۱۴۸ و ۱۴۹، باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی، باب هجوم قبائل قريش علي بيت الوحي وإحراقه؛ الإمامة و السياسة - تحقيق الزيني - ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰، باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه؛ انساب الاشراف، بلاذري، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تفسير الروح و المعاني - الألويسي - ج ۳ - ص ۱۲۴.

هجوم دوم:

در هجوم دوم دشمنان بعد از آتش زدن درب بيت وحي و جسارت به ساحت مقدس صديقه طاهره صلوات الله و سلامه عليها با برخورد شديد آقا امير المؤمنين عليه السلام مواجه شدند و موفق نشدند حضرت امير صلوات الله و سلامه عليه را براي بيعت به مسجد ببرند.

کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني - ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی؛ تفسير الروح و المعاني - الألويسي - ج ۳ - ص ۱۲۴؛ الملل والنحل للشهرستاني المتوفي سنة ۵۴۸ (ص ۸۳ طبع مصر تحت إشراف محمد فتح الله بدران) نقلا عن النظام؛ اثبات الوصیه، مسعودي شافعي، ص ۱۴۳؛ الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطيه، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ با مقدمه دکتر حامد داود؛ المصنف، ج ۸، ص ۵۷۲؛ انساب الاشراف، بلاذري، ج ۱، ص ۵۸۶ و...

هجوم سوم:

در هجوم سوم دشمن وقتي با مقاومت حضرت زهرا و آقا امير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليهما مواجه شد بار ديگر وقيحانه به ساحت مقدس ناموس دهر ام ابيها فاطمه زهرا سلام الله عليها جسارت نمودند و حضرت امير عليه السلام را به زور به مسجد بردند و در اين هجوم بود که حضرت محسن عليه السلام به شهادت رسيد.

کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني - ص ۱۵۰ و ۱۵۱؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی؛ العقد الفريد، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۶۳ طبع مصر؛ تاريخ

ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ طبع مصر بالمطبعة الحسينية؛ أنساب الأشراف ج ۱، ص ۲۵۳، باب أمر السقيفة؛ كتاب سليم بن قيس - تحقيق اسماعيل الأنصاري زنجاني - ص ۱۵۳؛ دلائل الإمامة ص ۱۳۴، باب حديث فدك، باب خبر وفاتها و دفنها عليها السلام وما جري لأئمة المؤمنين عليه السلام مع القوم؛ بحار الأنوار ج ۴۳، ص ۱۷۰، باب ۷ حديث رقم ۱۱؛ مناقب آل أبي طالب، باب مناقب فاطمة الزهراء سلام الله عليها في حليتها و تواريخها سلام الله عليها، ج ۳، ص ۳۵۸؛ الاختصاص - الشيخ المفيد - ص ۱۸۳ - ۱۸۵؛ ميزان الاعتدال ترجمه ۵۵۱ « احمد بن محمد السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث » ج ۱، ص ۲۸۳؛ لسان الميزان: ترجمه ۸۲۴، احمد بن محمد ج ۱، ص ۲۶۸؛ الوافي بالوفيات: ج ۵، ص ۳۴۷؛ فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

۳- طرح ترور حضرت امير عليه السلام:

بعد از هجوم ها و هتك حرمت ها، مخالفان احساس كردند كه نمي توانند از حضرت امير عليه السلام بيعت بگيرند از اين رو تصميم گرفتند با تاكتيك جديدي وارد ميدان شوند و نقشه ترور حضرت را طراحي كردند و ابو بكر اجراي اين مأموريت را به خالد بن وليد داد:

الأنساب - السمعاني - ج ۳ - ص ۹۵، ذيل ترجمه عباد بن يعقوب الرواجني، تقديم وتعليق: عبد الله عمر البارودي، چاپ اول، سال چاپ: ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م، ناشر: دار الجنان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

۴- مصادره فدك:

دشمن وقتي فهميد كشتن علي عليه السلام به صلاح حكومت نيست دست به تاكتيك ديگر زد و تصميم گرفت از راه تحريم اقتصادي جلو بيايد و دست به غصب فدك زد، فدكي كه رسول رحمت به امر خداوند عزوجل به صديقه طاهره سلام الله عليها بخشيده بود و چند سال كارگران حضرت زهرا در آنجا مشغول به كار بودند.

الاحتجاج - الطبرسي - ج ۱، ص ۱۱۹، باب احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام علي أبي بكر وعمر لما منعنا فاطمة الزهراء سلام الله عليها فدك بالكتاب والسنة.

۵- سبب شهادت ام ابیها سلام الله عليها:

با كمي دقت و تأمل در روايات شيعه و سني اين نکته روشن مي شود كه سبب شهادت صديقه طاهره، همين آزارها و اذيت ها و سقط جنين بوده است.

فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵؛ دلائل الإمامة ص ۱۳۴، باب حديث فدك، باب خبر وفاتها و دفنها عليها السلام وما جري لأئمة المؤمنين عليه السلام مع القوم؛ بحار الأنوار ج ۴۳، ص ۱۷۰، باب ۷ حديث رقم ۱۱؛ كامل الزيارات - جعفر بن محمد بن قولويه - ص ۵۴۷ - ۵۴۸؛ الاختصاص - الشيخ المفيد - ص ۱۸۳ - ۱۸۵.

اما تفصيل قضايا

اينك در بررسي سير حوادث سقيفه و كملك خواهي اميرالمؤمنين و حضرت زهرا صلوات الله و سلامه عليهما و حوادثي كه منجر به شهادت حضرت فاطمه(عليها السلام) شده، از جمله حوادثي همچون «حمله مهاجمان به خانه حضرت فاطمه(عليها السلام)، آتش زدن در خانه و شكستن آن، ريختن مهاجمان به درون خانه، لطمات و صدمات وارده به حضرت فاطمه(عليها السلام)، دستگيري حضرت علي(عليه السلام) و كشانيدن او به مسجد براي بيعت اجباري با ابوبكر، بيماري و شهادت حضرت فاطمه(عليها السلام)» و نيز مستندات آن را به نقل از منابع مختلف شيعه و اهل سنت ذكر خواهيم كرد.

نداي هل من ناصر علي و زهرا

سليم بن قيس هلالي مي نويسد:

قال سلمان: فلما أن كان الليل حمل علي عليه السلام فاطمة عليها السلام علي حمار وأخذ بيدي ابنيه الحسن والحسين عليهما السلام، فلم يدع أحدا من أهل بدر من المهاجرين ولا من الأنصار إلا أتاه في منزله فذكرهم حقه ودعاهم إلي نصرته، فما استجاب له منهم إلا أربعة وأربعون رجلا. فأمرهم أن يصبخوا بكرة محلقين رؤوسهم معهم سلاحهم ليبيعوا علي الموت. فأصبحوا فلم يواف منهم أحد إلا أربعة. فقلت لسلمان: من الأربعة؟ فقال: أنا وأبو ذر والمقداد والزيبر بن العوام. ثم أتاهم علي عليه السلام من الليلة المقبلة فناشدهم، فقالوا: (نصبحك بكرة) فما منهم أحد أتاه غيرنا. ثم أتاهم الليلة الثالثة فما أتاه غيرنا.

علي عليه السلام يجمع القرآن ويعرضه علي الناس

فلما رأي غدرهم وقلة وفائهم له لزم بيته وأقبل علي القرآن يؤلفه ويجمعه، فلم يخرج من بيته حتي جمعه وكان في الصحف والشظاظ والأسيار والرقاع. فلما جمعه كله وكتبه بيده علي تنزيله وتأويله والناسخ منه والمنسوخ، بعث إليه أبو بكر أن اخرج فبايع. فبعث إليه علي عليه السلام: (إني لمشغول وقد آليت نفسي يمينا أن لا أرتدي رداء إلا للصلاة حتي أؤلف القرآن وأجمعه). فسكتوا عنه أياما فجمعه في ثوب واحد وختمه، ثم خرج إلي الناس وهم مجتمعون مع أبي بكر في مسجد رسول الله. فنادي علي عليه السلام بأعلي صوته: (يا أيها الناس، إني لم أزل منذ قبض رسول الله صلي الله عليه وآله مشغولا بغسله ثم بالقرآن حتي جمعته كله في هذا الثوب الواحد. فلم ينزل الله تعالي علي رسول الله صلي الله عليه وآله آية إلا وقد جمعتها، وليست منه آية إلا وقد أقرأنيها رسول الله صلي الله عليه وآله وعلمني تأويلها). ثم قال لهم علي عليه السلام: لئلا تقولوا غدا: (إنا كنا عن هذا غافلين). ثم قال لهم علي عليه السلام: لئلا تقولوا يوم القيامة إني لم أدعكم إلي نصرتي ولم أذكركم حقي، ولم أدعكم إلي كتاب الله من فاتحته إلي خاتمته. فقال عمر: ما أغنانا ما معنا من القرآن عما تدعونا إليه ثم دخل علي عليه السلام بيته.

إقامة الحجة علي أبي بكر في ما ادعاه من ألقاب

وقال عمر لأبي بكر: أرسل إلي علي فليبايع، فإننا لسنا في شيء حتى يبايع، ولو قد بايع أمناه. فأرسل إليه أبو بكر: (أجب خليفة رسول الله) فأتاه الرسول فقال له ذلك. فقال له علي عليه السلام: (سبحان الله ما أسرع ما كذبتم علي رسول الله، إنه ليعلم ويعلم الذين حوله أن الله ورسوله لم يستخلفا غيري). وذهب الرسول فأخبره بما قال له. قال: اذهب فقل له: (أجب أمير المؤمنين أبا بكر) فأتاه فأخبره بما قال. فقال له علي عليه السلام: سبحان الله ما والله طال العهد فينسي. فوالله إنه ليعلم أن هذا الاسم لا يصلح إلا لي، ولقد أمره رسول الله وهو سابع سبعة فسلموا علي يأمرة المؤمنين. فاستفهم هو وصاحبه عمر من بين السبعة فقالا: أحق من الله ورسوله؟ فقال لهما رسول الله صلي الله عليه وآله: نعم، حقا حقا من الله ورسوله إنه أمير المؤمنين وسيد المسلمين وصاحب لواء الغر المحجلين، يقعده الله عز وجل يوم القيامة علي الصراط، فيدخل أوليائه الجنة وأعداءه النار. فانطلق الرسول فأخبره بما قال. قال: فسكتوا عنه يومهم ذلك.

إتمام الحجة علي الأنصار ومطالبتهم بالوفاء ببيعتهم

فلما كان الليل حمل علي عليه السلام فاطمة عليها السلام علي حمار وأخذ بيدي ابنه الحسن والحسين عليهما السلام، فلم يدع أحدا من أصحاب رسول الله صلي الله عليه وآله إلا أتاه في منزله، فناشدهم الله حقه ودعاهم إلي نصرته. فما استجاب منهم رجل غيرنا الأربعة، فإننا حلقنا رؤوسنا وبذلنا له نصرتنا، وكان الزبير أشدنا بصيرة في نصرته.

كتاب سليم بن قيس هلالى ص ١٤٦ تا ١٤٨، باب قضايا السقيفة علي لسان سلمان الفارسي.

طلب ياري اصحاب كساء از مهاجرين و انصار

بعد از جريان بيعت عده اي از مردم با ابوبكر، سلمان مي گويد: اميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليه صديقه طاهره سلام الله عليها را سوار بر مركب مي نمودند و شبانه درب خانه انصار مي رفتند و از آنها ياري مي طلبيدند:

١- وقتي شب شد علي عليه السلام حضرت زهرا سلام الله عليها را سوار بر چهارپايي نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسين عليهما السلام را گرفت، و به درب خانه تك تك اهل بدر از مهاجرين و انصار رفت و حق خود را بر ايشان يادآور شد و آنان را براي ياري خویش فراخواند. ولي جز چهل و چهار نفر، كسي از آنان دعوت را قبول نكرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهاي تراشیده و در حاليكه اسلحه هایشان را به همراه دارند بيايند و با او بيعت كنند كه تا سرحد مرگ استوار بمانند. وقتي صبح شد جز چهار نفر كسي از آنان نزد او نيامد. (سليم مي گويد): به سلمان گفتم: چهار نفر چه كساني بودند؟ گفت من و ابوذر و مقداد و زبير بن عوام.

- ۲- امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بعد هم نزد آنها رفت و آنان را قسم داد. گفتند: « صبح نزد تو می آییم ». ولی هیچ یک از آنها غیر از ما نزد او نیامد.
- ۳- در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد.

جمع آوری قرآن و دعوت به آن

وقتی حضرت عهد شکنی و بی وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به قرآن رو آورد و مشغول تنظیم و جمع آوری آن شد، و از خانه اش خارج نشد تا آنکه آن را جمع آوری نمود در حالیکه قبلاً در اوراق و تکه چوب ها و پوستها و کاغذ ها (نوشته شده) بود.

وقتی حضرت همه قرآن را جمع می نمود و آنرا با دست مبارک خویش طبق تنزیل و تأویلش و ناسخ و منسوخش می نوشت، ابوبکر به سراغ ایشان فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن.

علی علیه السلام جواب فرستاد: « من مشغول هستم و با خود قسم یاد کرده ام که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز، تا آنکه قرآن را تنظیم و جمع نمایم ». آنان هم چند روز درباره او سکوت اختیار کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را در یک پارچه جمع آوری نمود و آن را مهر کرد. سپس بیرون آمد در حالیکه مردم با ابوبکر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کرده بودند.

حضرت با بلندترین صدایش فرمود:

« ای مردم، من از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته به غسل آن حضرت و سپس به قرآن مشغول بودم تا آنکه همه آن را به صورت یک مجموعه در این پارچه جمع آوری نمودم. خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ای نازل نکرده مگر آنکه آنرا جمع آوری کرده ام، و آیه ای از قرآن نیست مگر آنکه آنرا جمع نموده ام، و آیه ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده ام و تأویلش را به من آموخته است ».

سپس فرمود: « برای آنکه فردا نگوئید: ما از این مطلب بی خبر بودیم! » و بعد فرمود: « و بدین جهت که روز قیامت نگوئید: من شما را به یاری خویش دعوت نکردم و حق خود را برایتان یادآور نشدم، و شما را به کتاب خدا از ابتدا تا انتهایش دعوت نکردم! »

عمر گفت: قرآنی که همراه خود داریم ما را از آنچه بدان دعوت می کنی بی نیاز می نماید! سپس علی علیه السلام داخل خانه شد.

اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادعایی

عمر به ابوبکر گفت: سراغ علی بفرست که باید بیعت کند، و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم، و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می شویم.

ابوبکر (کسی را) نزد علی علیه السلام فرستاد که: « خلیفه پیامبر را جواب بده »! فرستاده نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: « سبحان الله، چه زود بر پیامبر دروغ بستید!

او و آنان که اطراف او هستند می دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده اند». فرستاده آمد و آنچه حضرت فرموده بود رسانید.

(ابوبکر) گفت: برو به او بگو: « امیرالمؤمنین ابوبکر را جواب بده » ! او هم آمده و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی علیه السلام فرمود: « سبحان الله، به خدا قسم زمانی طولانی که فراموش شود. به خدا قسم او می داند که این نام (امیرالمؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقی از جانب خدا و رسولش است ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشانیان شناخته شده است. خداوند عزوجل او را در روز قیامت بر کنار صراط می نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند.»

فرستاده ابوبکر رفت و آنچه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می گوید: آن روز را هم درباره او سکوت کردند.

اتمام حجت با انصار و یادآوری بیعت آنان

شبانگاه علی علیه السلام حضرت زهرا سلام الله علیها را بر چهارپایی سوار کردند و دست حسنین علیهما السلام را گرفت، و به درب خانه تک تک اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، و حق خود را به آنان گوشزد نمود و آنها را به یاری خویش فراخواند. ولی هیچ کس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را اعلان کردیم، و زییر در یاریش از همه ما شدت بیشتری داشت.

ابن قتیبہ دینوری (از علمای اهل سنت) می نویسد:

وخرج علي كرم الله وجهه يحمل فاطمة بنت رسول الله صلي الله عليه وسلم علي دابة ليلا في مجالس الأنصار تسألهم النصرة، فكانوا يقولون: يا بنت رسول الله، قد مضت بيعتنا لهذا الرجل ولو أن زوجك وابن عمك سبق إلينا قبل أبي بكر ما عدلنا به، فيقول علي كرم الله وجهه أفكنت أدع رسول الله صلي الله عليه وسلم في بيته لم أدفنه، وأخرج أنزع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمة: ما صنع أبو الحسن إلا ما كان ينبغي له، ولقد صنعوا ما لله حسيبهم وطالبهم.

الإمامة و السياسة ج ١، ص ١٩، باب إباية علي كرم الله وجهه بيعة أبي بكر رضي الله عنهما.

شبانگاه علی (علیه السلام) فاطمه (سلام الله علیها) را بر چهارپایی سوار می کرد و به مجالس انصار می رفتند و فاطمه از آنها (برای دفاع و پشتیبانی از حق مسلم علی علیه السلام) یاری می طلبید، آنان در جواب تنها یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: ای دختر رسول خدا، ما با ابوبکر بیعت کرده ایم و اگر شوهر تو قبل از ابوبکر برای بیعت پیش ما آمده بود ما با ابوبکر بیعت نمی

کردیم، علي (عليه السلام) فرمود: آیا جنازه رسول خدا (صلي الله عليه و آله) را در خانه اش رها مي کردم و ایشان را دفن نمي کردم، و بر سر خلافت و جانشيني او با مردم مي جنگيدم؟! فاطمه زهرا (سلام الله عليها) فرمود: علي کاري را کرد که شايسته او بود، ولي آنها (اصحاب سقيفه) کاري کردند که در روز جزا بخاطر اين کارشان مورد سؤال خداوند قرار مي گيرند (و خداوند آنها را بخاطر اين کارشان عقاب خواهد نمود).

يعقوبي (از علماي اهل سنت) مي نويسد:

واجتمع جماعة إلي علي بن أبي طالب يدعونه إلي البيعة له، فقال لهم: اغدوا علي هذا محلقين الرؤوس. فلم يغد عليه إلا ثلاثة نفر.

تاريخ اليعقوبي ج ۲، ص ۱۲۶، باب خبر سقيفة بني ساعدة و بيعة ابي بكر.

جماعتي پيش علي بن ابي طالب (عليه السلام) رفتند و مي گفتند ما براي بيعت با تو آمده ايم، علي (عليه السلام) به آنها فرمود: فردا طبق همين عهد و پيمان با سرهاي تراشیده بياييد. فرداي آن روز جز ۳ نفر هيچ يك از آنها نيامدند.

اصحاب سقيفه وقتي احساس کردند با بيعت نکردن اميرالمؤمنين و فاطمه زهرا عليهم السلام و جماعتي از صحابه ارکان حکومتشان متزلزل شده و در حال فروريختن است تصميم گرفتند با يورش به خانه وحي به هر قيمتي شده از اهل بيت پيامبراکرم صلي الله عليه وآله بيعت بگيرند. و اينک تفصيل ماجرا:

هجوم به خانه حضرت فاطمه (عليها السلام)

هجوم اول

سليم بن قيس هلالي شيعي مي گويد:

فلما رأي علي عليه السلام خذلان الناس إياه وتركهم نصرته واجتماع كلمتهم مع أبي بكر وطاعتهم له وتعظيمهم إياه لزم بيته.

فقال عمر لأبي بكر: ما يمنعك أن تبعث إليه فيبايع، فإنه لم يبق أحد إلا وقد بايع غيره وغير هؤلاء الأربعة. وكان أبو بكر أرق الرجلين وأرفقهما وأدهما وأبعدهما غورا، والآخر أفظهما وأغلظهما وأجفاهما.

فقال أبو بكر: من نرسل إليه؟ فقال عمر: نرسل إليه قنفاذا، وهو رجل فظ غليظ جاف من الطلقاء أحد بني عدي بن كعب.

فأرسله إليه وأرسل معه أعوانا وانطلق فاستأذن علي عليه السلام، فأبى أن يأذن لهم. فرجع أصحاب قنفاذ إلي أبي بكر وعمر - وهما جالسان في المسجد والناس حولهما - فقالوا: لم يؤذن لنا.

کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۱۴۸ و ۱۴۹، باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی، باب هجوم قبائل قریش علی بیت الوحي وإحراقه.

وقتی علی علیه السلام خوار کردن (بی اعتنائی) مردم و ترک یاری او و متحد شدنشان با ابوبکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه نشینی را اختیار نمود. عمر به ابوبکر گفت: چه مانعی بر سر راه داری که سراغ علی نمی فرستی تا بیعت کند؟ چرا که کسی جز او و این چهار نفر باقی نمانده مگر آنکه بیعت کرده اند. ابوبکر در میان آن دو نرمخو تر و شازشکار تر و زرنگ تر و دوراندیش تر بود، و دیگری (عمر) تندخو تر و غلیظ تر و خشن تر بود. ابوبکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنغد را می فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است (قبلا عبد بوده) و نیز از طایفه بنی عدی بن کعب است. (لازم به تذکر است که عمر نیز از همین طایفه است). ابوبکر قنغد را نزد امیرالمؤمنین علیه الصلاة و السلام فرستاد و عده ای کمک نیز به همراهش قرار داد. او درب خانه حضرت آمد و اجازه ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد. (قنغد همان جا ماند و) اصحاب قنغد به نزد ابوبکر و عمر برگشتند در حالیکه آن دو در مسجد نشسته بودند و مردم اطرافشان بودند. گفتند: به ما اجازه داده نشد.

منابع اهل سنت

ابن قتیبة دینوری می نویسد:

فأتی عمر أبا بکر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟ فقال أبو بکر لقنغد وهو مولي له: اذهب فادع لي عليا، قال فذهب إلي علي فقال له: ما حاجتك؟ فقال يدعوك خليفة رسول الله، فقال علي: لسريع ما كذبتم علي رسول الله. فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فبكي أبو بکر طويلا. فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة، فقال أبو بکر رضي الله عنه لقنغد: عد إليه، فقل له: خليفة رسول الله يدعوك لتبايع، فجاءه قنغد، فأدي ما أمر به، فرفع علي صوته فقال سبحان الله؟ لقد ادعي ما ليس له، فرجع قنغد، فأبلغ الرسالة، فبكي أبو بکر طويلا.

الإمامة و السياسة - تحقيق الزيني - ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰، باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه.

عمر پیش ابوبکر آمد و گفت: آیا از این فرد متخلف (حضرت علی علیه السلام) بیعت نمی گیری؟ ابوبکر به قنغد که آزاد شده وی بود گفت: به دنبال علی برو و به او بگو بیاید. قنغد پیش علی (علیه السلام) رفت، علی (علیه السلام) به او فرمود: چه کاری با من داری؟ قنغد جواب داد: خلیفه رسول الله خواسته است که پیش او بروی، علی (علیه السلام) فرمود: چقدر زود به پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) دروغ بستید. قنغد پیش ابوبکر آمد و فرمایش علی (علیه السلام) را به او ابلاغ کرد، ابوبکر مدتی گریه کرد.

عمر برای بار دوم گفت: به کسی که از بیعت تو خودداری کرده فرصت مده. ابوبکر به قنذ گفت: نزد علی برو و به او بگو خلیفه رسول خدا تو را به بیعت با خود فرا می خواند. قنذ پیش علی (علیه السلام) رفت، و پیغام ابوبکر را به ایشان عرض کرد، علی (علیه السلام) با صدای بلند فرمود: سبحان الله (ابوبکر) خلافت و جانشینی را ادعا می کند که از آن او نیست و ارتباطی به او ندارد. قنذ پیش ابوبکر آمد و فرمایش علی (علیه السلام) را به او ابلاغ کرد، ابوبکر مدتی گریه کرد.

بلاذری می نویسد:

إن أبابکر أرسل إلي علی یرید البیعة، فلم یبایع، فجاء عمر...

انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶.

«ابو بکر به دنبال علی برای بیعت کردن فرستاد چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، عمر آمد...»

ألوسی به نقل از کتاب ابان بن عیاش این روایت را می آورد و سند آن را نیز رد نمی کند
وفي " کتاب أبان بن عیاش " أن أبابکر رضي الله تعالی عنه بعث إلي علی قنذاً حين بایعه الناس ولم یبایعه علی وقال: انطلق إلي علی وقل له أجب خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق فبلغه فقال له: ما أسرع ما کذبتم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وارتددتم والله ما استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم غیري...

تفسیر الروح و المعانی - الالوسی - ج ۳ - ص ۱۲۴

زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند و علی بیعت نکرد، ابوبکر قنذ را به محضر علی (علیه السلام) فرستاد و گفت: به دنبال علی برو و به او بگو خلیفه رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم را اجابت کن. قنذ پیش علی (علیه السلام) رفت، و پیغام ابوبکر را به ایشان عرض کرد. علی (علیه السلام) فرمود: چقدر زود به پیامبر خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم دروغ بستید و مرتد شدید، به خدا قسم پیامبر، غیر از من کسی را به خلافت منسوب نکرد...

هجوم دوم

درهجوم دوم دشمنان بعد از آتش زدن درب بیت وحی و جسارت به ساحت مقدس صدیقه طاهره صلوات الله و سلامه علیها با برخورد شدید آقا امیر المؤمنین علیه السلام مواجه شدند و موفق نشدند حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه را برای بیعت به مسجد ببرند.

سلیم بن قیس هلالی می نویسد:

فقال عمر: اذهبوا، فإن أذن لكم وإلا فادخلوا عليه بغير إذن فانطلقوا فاستأذنوا، فقالت فاطمة عليها السلام: (أخرج عليكم أن تدخلوا علي بيتي بغير إذن). فرجعوا وثبت قنغذ الملعون. فقالوا: إن فاطمة قالت كذا وكذا فخرجنا أن ندخل بيتها بغير إذن. فغضب عمر وقال: ما لنا وللنساء ثم أمر أناسا حوله أن يحملوا الحطب فحملوا الحطب وحمل معهم عمر، فجعلوه حول منزل علي وفاطمة وابناهما عليهم السلام.

ثم نادي عمر حتي أسمع عليا وفاطمة عليهما السلام: (والله لتخرجن يا علي ولتبايعن خليفة رسول الله وإلا أضرمت عليك بيتك النار) فقالت فاطمة عليها السلام: يا عمر، ما لنا ولك؟ فقال: افتحي الباب وإلا أحرقنا عليكم بيتكم.

فقالت: (يا عمر، أما تتقي الله تدخل علي بيتي)؟ فأبى أن ينصرف. ودعا عمر بالنار فأضرمها في الباب ثم دفعه فدخل فاستقبلته فاطمة عليها السلام وصاحت: (يا أبتاه يا رسول الله) فرفع عمر السيف وهو في غمده فوجأ به جنبها فصرخت: (يا أبتاه) فرفع السوط فضرب به ذراعها فنادت: (يا رسول الله، لبئس ما خلفك أبو بكر وعمر).

كتاب سليم بن قيس هلالي - به تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني - ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ باب قضايا السقيفة علي لسان سلمان الفارسي.

عمر گفت: بروید اگر به شما اجازه داد وارد شوید، وگرنه بدون اجازه وارد شوید آنها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا سلام الله عليها فرمود: « به شما اجازه نمی دهم بدون اجازه وارد خانه ی من شوید ». بار دیگر بازگشتند، ولی قنغذ ملعون آنجا ماند.

آنها (به ابوبکر و عمر) گفتند: فاطمه سلام الله عليها چنین گفت وما از اینکه بدون اجازه وارد خانه اش شویم خود داری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنها چه کار است؟!

سپس عمر به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاورند. آنان هیزم برداشتند و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آنها را اطراف خانه علي و فاطمه و فرزندانشان عليهم السلام قرار دادند. سپس عمر با صدای بلند بطوریکه علي و فاطمه عليهما السلام بشنوند فریاد زد « به خدا قسم ای علي باید خارج شوی و با خلیفه ی پیامبر بیعت کنی، وگرنه خانه را با شما به آتش می کشم » ! حضرت زهرا سلام الله عليها فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ عمر گفت: در را باز کن، وگرنه خانه را با خودتان به آتش می کشم ! حضرت فاطمه سلام الله عليها فرمود: آیا از خدا نمی ترسی که به خانه من هجوم می آوری؟! (کلمات مستدل و در عین حال سوزناک فاطمه سلام الله عليها در عمر تأثیری نکرد) و عمر از کار خود منصرف نشد.

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله ور ساخت، و سپس با فشار به درب خانه، داخل شد. حضرت زهرا سلام الله عليها در مقابل او آمد و فریاد زد: « یا ابا یا رسول الله » ! عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی حضرت زد. آن حضرت ناله کرد: « یا ابا » ! عمر تازیانه را بلند

کرد و به بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: « یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازمانده ات چه بد رفتاری کردند.

دفاع امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه از ام اییها فاطمه زهرا سلام الله علیها

دفاع علي عليه السلام عن سلیلة النبوة

فوثب علي عليه السلام فأخذ بتلابيبه ثم نتره فصرعه ووجأ أنفه ورقبته وهم بقتله، فذكر قول رسول الله صلي الله عليه وآله وما أوصاه به، فقال: (والذي كرم محمدا بالنبوة - يا بن صهاك - لولا كتاب من الله سبق وعهد عهده إلي رسول الله صلي الله عليه وآله لعلمت إنك لا تدخل بيتي).

کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقیق اسماعیل انصاری - ص ۱۵۰؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی.

(با مشاهده ی این جریان) علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و وصیتی را که به او کرده بود بیاد آورد و فرمود: ای پسر صهاک (منظور عمر است) قسم به خدائی که محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدری که از طرف خداوند گذشته و عهدی رسول الله صلی الله علیه و آله با من نموده است، می دانستی که تو نمی توانی به خانه ی داخل من شوی «

منابع اهل سنت

الکوسی به نقل از کتاب ابان بن عیاش این روایت را می آورد و سند آن را نیز رد نمی کند ... و فیه ایضا أنه لما یجب علی غضب عمر وأضرم النار بباب علی وأحرقه ودخل فاستقبلته فاطمة وصاحت یا أبتاه ویا رسول الله فرفع عمر السیف وهو فی غمده فوجأ به جنبها المبارک ورفع السوط فضرب به ضرعها فصاحت یا أبتاه فأخذ علی بتلابیب عمر وهزه ووجأ أنفه ورقبته، و فیه ایضا أن عمر قال لعلی: بایع أبا بکر رضی الله تعالی عنه قال: إن لم أفعل ذلك؟ قال: إذا والله تعالی لأضربن عنقک قال: کذبت والله یا ابن صهاک لا تقدر علی ذلك أنت ألام وأضعف من ذلك.

تفسیر الروح و المعانی - الالوسی - ج ۳ - ص ۱۲۴.

و همچنین در کتاب ابان آمده است وقتی ابوبکر برای بیعت به دنبال علی فرستاد و علی قبول نکرد، عمر عصبانی شد و درب خانه علی را به آتش کشید و داخل خانه او شد

حضرت زهرا سلام الله علیها در مقابل او آمد و فریاد زد: «یا ابتا یا رسول الله» ! عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی مبارک آن حضرت زد و تازیانه را بلند کرد و به بازوی حضرت زد.

آن حضرت صدا زد: « یا ابتاه »

(با مشاهده ی این جریان) علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید.

آلوسی می افزاید:

و همچنین در کتاب ابان آمده است: عمر به علی (علیه السلام) گفت: با ابوبکر بیعت کن. علی (علیه السلام) فرمود: اگر این کار را نکنم چکار می کنید؟ عمر گفت: قسم به خدا گردنت را می زنیم. علی (علیه السلام) فرمود: قسم به خدا دروغ می گویی، ای پسر صهاک تو قدرت چنین کاری نداری و ضعیف تر از آنی که بخواهی گردن مرا بزنی.

شهرستانی از علمای اهل سنت می نویسد:

فقال أي النظام إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقى الجنين من بطنها وكان يصيح أحرقوا دارها بمن فيها وما كان في الدار غير علي، وفاطمة، والحسن، والحسين، انتهى وفي ذيل الصفحة زيادة هذه الكلمة (ألقى المحسن من بطنها)

الملل والنحل للشهرستاني المتوفي سنة ٥٤٨ (ص ٨٣ طبع مصر تحت إشراف محمد فتح الله بدران) نقلا عن النظام

نظام گفته است که عمر در روز بیعت به شکم فاطمه (علیها السلام) ضربه زد که منجر به سقط شدن نوزاد وی از شکمش شد. و فریاد می زد این خانه را با هر که در آن است به آتش بکشید؛ و در خانه به جز علی و فاطمه و حسن و حسین کسی نبود.

این نقل تمام شد و در پایین همین صفحه کلمات دیگری دارد که: محسن را از شکمش سقط کرد.

«مسعودی شافعی» در کتاب «اثبات الوصیه» آورده است:

فهموا علیه و أحرقوا بابيه و استخرجوه منه كرهاً و ضغطوا سيّدة النساء بالباب حتّي أسقطت محسناً. **اثبات الوصیه، مسعودی، ص ١٤٣.**

«... پس قصد خانه علی کردند و بر او هجوم آوردند و در خانه اش را آتش زدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند».

تقی الدین سبکی در کتاب الطبقات الشافعیة نام او را در زمره علمای شافعی مذهب می آورد.

الطبقات الشافعیة ج ٣، ص ٤٥٦ و ٤٥٧، رقم ٢٢٥، چاپ دار احیاء الکتب العربیة.

«مقاتل بن عطیه» در کتاب «الامامة و الخلافة» می نویسد:

«ان ابابکر بعد ما اخذ البيعة لنفسه من الناس بالارحاب و السيف و القوة ارسل عمر، و قنفذاً و جماعة الي دار علي و فاطمه (عليهما السلام) و جمع عمر الحطب علي دار فاطمة (عليها السلام) و احرق باب الدار».

الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطیه، ص ١٦٠ و ١٦١ با مقدمه دکتر حامد داود.

هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) فرستاد، و عمر هیزم فراهم کرد و در خانه را آتش زد.

ابن أبي شيبه (متوفی: ۲۳۹هـ. ق) (از استاتید محمد بن اسماعیل بخاری) در کتاب المصنف می نویسد:

أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله (ص) كان علي والزبير يدخلان علي فاطمة بنت رسول الله (ص) فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتي دخل علي فاطمة فقال: يا بنت رسول الله (ص) ! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، وأيم الله ما ذلك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت، قال: فلما خرج عمر جاؤوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليضمن لما حلف عليه....

المصنف، ج ۸، ص ۵۷۲.

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره می پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو!!! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر به علی (علیهم السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد.

«بلاذری» در کتاب «انساب الاشراف» می نویسد:

إن أبابكر أرسل إلي علي يريد البيعة، فلم يبائع، فجاء عمر و معه فتيلة. فتلقته فاطمة علي الباب فقالت فاطمة: يا بن الخطاب ! أترك محرّقا علي بابي ؟! قال: نعم، و ذلك أقوي فيما جاء به أبوك.

انساب الاشراف، بلاذري، ج ۱، ص ۵۸۶.

«ابو بکر به دنبال علی برای بیعت کردن فرستاد چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها السلام) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد».

ابن قتیبة دینوری می نویسد:

وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده. لتخرجن أو لأحرقنها علي من فيها، فقبل له يا أبا حفص. إن فيها فاطمة ؟ فقال وإن، فخرجوا فبايعوا إلا عليا فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي علي عاتقي حتي أجمع القرآن، فوقفت فاطمة رضي الله عنها علي بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا أسوأ محضر منكم، تركتم رسول الله صلي الله عليه وسلم جنازة بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا، ولم تردوا لنا حقا.

الإمامة و السياسة - تحقيق « الزيني » - ج ١، ص ١٩، باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه.

ابوبکر در مورد کسانی که همراه علی بودند و از بیعت با او خودداری کرده بودند پرسش کرد هنگامی که فهمید آنها در خانه علی (علیه السلام) گرد آمده اند، عمر را به دنبال آنها فرستاد، عمر به درب خانه علی (علیه السلام) آمد و آنها را صدا زد تا بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند، ولی آنان از این کار خودداری نمودند، عمر هیزم طلب کرد و گفت: قسم به خدایی که جان عمر در دست اوست یا از خانه خارج شوید و یا اینکه خانه را با تمامی ساکنین آن به آتش می کشم، به او گفتند: ای عمر، فاطمه در این خانه است؟! گفت: باشد حتی اگر فاطمه هم باشد من تصمیم خود را عملی می کنم، پس بجز علی (علیه السلام) همگی خارج شدند و بیعت کردند. این چنین گمان می شود که علی (علیه السلام) سوگند یاد کرده بود که (از خانه بیرون نیاید و) عبا بر دوش نیندازد تا وقتی که قرآن را گرد آوری کند.

فاطمه (سلام الله علیها) جلوی درب ایستاد و فرمود: برای من دیدار هیچ مردمی همچون شما، بد و نفرت انگیز نیست. جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر روی دستان ما تنها گذاشتید و کار خلافت را میان خود قطعه قطعه کردید، و در این خصوص از ما جویا نشدید، و حق را به ما بازنگردانید.

«تاریخ طبری» نوشته است که عمر گفت:

«و لله لاحرقنّ علیکم او لتخرجنّ الی البیعة».

تاریخ طبری، ج ٢، ص ٤٤٣.

به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم یا این که جهت بیعت خارج می شوید.

عمر رضا کحالة می نویسد:

وتفقد أبو بكر قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي بن أبي طالب كالعباس، والزيير وسعد بن عبادة فقعدوا في بيت فاطمة، فبعث أبو بكر إليهم عمر بن الخطاب، فجاءهم عمر فناداهم وهم في دار فاطمة، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالخطب، وقال: والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنّها علي من فيها. فقيل له: يا أبا حفص إنّ فيها فاطمة، فقال: وإن....

اعلام النساء: ج ٤، ص ١١٤.

ابو بکر عمر را به دنبال عده ای که از بیعت با او سرباز زده بودند _ از جمله عباس و زبیر و سعد بن عبادة _ و نزد آقا امیر المؤمنین علی علیه السلام در خانه حضرت زهرا تحصن کرده بودند فرستاد، عمر آمد و آنها را صدا زد که بیرون بیایند آنها در خانه بودند و از بیرون آمدن ابا کردند، عمر هیزم طلب کرد و گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا بیرون بیائید و یا اینکه خانه را با اهلش به آتش می کشم. به گفته شد ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است، او گفت اگرچه فاطمه هم باشد (خانه را به آتش می کشم).

ابن عبدالبر قرطبي مي گوید:

« فقالت لهم: إن عمر قد جاءني وحلف لئن عدتم ليفعلن وايم الله ليفين بها »

الاستيعاب، ابن عبدالبر قرطبي، ج ۳، ص ۹۷۵؛ المصنف، ابن ابي شيبة، ج ۸، ص ۵۷۲. «و ايم الله ليمضين لما حلف عليه» ابن ابي شيبة از قول حضرت فاطمه سلام الله عليها _ خطاب به كساني كه در خانه ايشان جمع شده بودند _ نقل مي كند كه ايشان فرمودند: به خدا قسم براي پيش رفتن تا اين مرحله (آتش زدن خانه) واقعاً آماده و مصمم است. كنز العمال، متقي هندي، ج ۵، ص ۶۵۱؛ نهاية الارب، نويري، ج ۱۲، ص ۴۰

پس فاطمه به ايشان گفت: عمر به نزد من آمد و قسم خورد كه اگر دوباره به اينجا آمديد قسم به خداوند كه چنين و چنان مي كنم. و قسم به خدا كه وي چنين خواهد كرد.

«ابن شحنة» نوشته است:

«ثم ان عمر جاء الي بيت فاطمة ليحرقه علي من فيه...».

تاريخ ابن شحنة، ذيل كامل في التاريخ، ابن اثير، ج ۷، ص ۱۶۴.

عمر به سوي خانه فاطمه (عليها السلام) آمد تا خانه را بر ساكنان آن آتش بزند...

مشابه اين روايت در «كنز العمال»، «المغني» و «السقيفة» آمده است.

كنز العمال، متقي هندي، ج ۳، ص ۱۴۰ المغني، قاضي عبد الجبار، ج ۲، ص ۳۳۵ السقيفة، ابوبكر جوهري، به نقل ابن ابي الحديد، ج ۲، ص ۴۶-۴۵.

ابو وليد محمد بن شحنة حنفي (۸۱۷هـ.ق) مي نويسد:

ثم إن عمر جاء إلي بيت علي ليحرقه علي من فيه فلقيته فاطمة (عليها السلام). فقال: ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة.

روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر- هامش الكامل لابن الأثير- ج ۱۱، ص ۱۱۳ ط الحلبي، الأفندي سنة ۱۳۰۱.

عمر به خانه علي آمد تا آن را با كساني كه در آن بودند به آتش بكشد، پس فاطمه او را ديد؛ عمر به او گفت: در آن چيزي كه همه امت در آن وارد شدند، وارد شويد (بيعت با ابوبكر).

محمد حافظ ابراهيم (۱۲۸۷-۱۳۵۱هـ.ق)

محمد حافظ ابراهيم، شاعر مصري كه به شاعر نيل شهرت دارد، ديواني دارد كه در ده جلد چاپ شده است. وي در قصيده معروف به «قصيده عمرية»، يكي از افتخارات عمر بن خطاب اين دانسته كه در خانه علي عليه السلام آمد و گفت: اگر بيرون نياييد و با ابوبكر بيعت نكنيد، خانه را به آتش مي كشم ولو دختر پيامبر در آن جا باشد.

جالب آن است كه وي قصيده اش را در يك جلسه بزرگ قرائت كرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند؛ بلكه تشويق كردند و به وي مدال افتخار نيز دادند.

وي در اين قصيده مي گوید:

وقولة لعلي قالها عمر أكرم بسامعها أعظم بملقيها
حرقت دارك لا أبقى عليك بها إن لم تباع وبنت المصطفى فيها
ما كان غير أبي حفص بقائلها أمام فارس عدنان وحاميتها.

ديوان محمد حافظ ابراهيم، ج ۱، ص ۸۲.

وگفتاري که عمر آن را به علي (عليه السلام) گفت به چه شنونده بزرگواري و چه گویندهمهمي؟!
به او گفت: اگر بيعت نکني، خانهات را به آتش مي کشم و احدي را در آن باقي نمي گذارم؛ هر چند
دختر پیامبر مصطفي در آن باشد.

جز ابو حفص (عمر) کسي جرأت گفتن چنین سخني را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وينداشت.
«عبدالفتاح عبدالمقصود» اندیشمند معاصر اهل سنت و محقق آزاداندیش مصري داستان هجوم به
خانهء وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به آن ها اشاره مي کنیم:

إنّ عمر قال: والذي نفسي بيده، ليخرجنّ أو لأخرقنّها علي من فيها...! قالت له طائفة خافتالله ورعت
الرسول في عقبه: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة...! فصاح لا يبالي: وإن...! واقترب وقوع الباب، ثم
ضربه واقتحمه... وبدا له علي... وورنّ حينذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإن هي إلا رنة استغاثة
أطلقتها: يا أبت رسول الله..

تستعدي بها الراقد بقربها في رضوان ربّه علي عسف صاحبه، حتي تبدّل العاتي المدل غير إهابه، فتبدّد
علي الأثر جبروته، وذاب عنفه وعنفوانه، وودّ من خزي لو يخزّ صعقاً تبتلعه مواطع قدميه ارتداد هدبه
اليه....

وعند ما نكص الجمع، وراح يفرّ كنوافر الطباء المفزوعة أمام صيحة الزهراء، كان علي يقلّب عينيه من
حسرة وقد غاض حلمه، وثقل همّه، وتضبضت أصابع يمينه علي مقبض سيفه كهّم من غيظه أن تغوض
فيه....

الإمام علي بن أبي طالب، عبد الفتاح عبد المقصود، ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۷.

عمر گفت: قسم به کسي که جان عمر در دست او است، بیرون بیايید و الا خانه را بر سرساکنانش
به آتش مي کشم! گروهی که از خدا مي ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه مي داشتند، گفتند:
ای ابا حفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس
با مشت و لگد در کوبید تا به زور وارد شود، علي (عليه السلام) پیدا شد.

صدای ناله زهرا در آستانه خدا بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه ای بود که دختر پیامبر سر داده و
می گفت: پدر! ای رسول خدا...

می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود،
برگرداند، تا که سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت
عمل و سختگیریش را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه ای نازل
شده او را در یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه زهراء فرار کند، علی از شدت تأثیر و حسرت با گلوی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می‌گردانید و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرو رود.
در جای دیگر می‌نویسد:

و هل علي السنة الناس عقال يمنعها أن تروي قصة حطب أمر به ابن خطاب فأحاط بدار فاطمة، و فيها علي و صحبه، ليكون عدة الاقناع أو عدة الايقاع؟..
علي أن هذه الأحايث جميعها و معها الخطط المدبرة أو المرتجلة كانت كمثل الزبد، أسرع إلي ذهاب و معها دفعة إبن الخطاب!..
أقبل الرجل، مخفياً مندلع الثورة، علي دار علي و قد ظاهره معاونوه و من جاء بهم فافتحموها أو شكوا علي الإقتحام.

فاذا وجه كوجه رسول الله يبدو بالباب - حائلا من حزن، علي قسماته خطوط آلام و في عينيه لمعات دمع، و فوق جبينه عبسة (يا عبسة) غضب فائر و حنف تأثر...
و توقف عمر من خشيته واحت دفعته شعاعا. توقف خلفه - امام الباب - صحبه الذين جاء بهم، إذا رأوا حياهم صورة الرسول تطالعهم من خلال وجه حبيبه الزهراء. و غضوا الأبصار، من خزي أو من استحياء؛ ثم ولت عنهم عزمات القلوب و هم يشهدون فاطمة تتحرك كالخيال، وئيدا وئيدا، بخطولت المحزونة الثكلي، فتقرب من ناحية قبر أبيها... وشخصت منهم الأنظار و أرهفت الأسماع إليها، و هي ترفع صوتها الرقيق الحزين النبرات تهتف بمحمد الثلوي بقربها تناديه باكية مرير البكاء:
« يا أبت رسول الله... يا أبت رسول الله... »

فكأنما زلزلت الأرض تحت هذا الجمه الباغي، من رهبة النداء.
واحتم الزهراء و هي تستقبل المثوي الطاهر تستنجد بهذا الغائب الحاضر:
« يا أبت يا رسول الله... ماذا لقينا بعدك من إبن الخطاب، و إبن أبي قحافة؟! فما تركت كلماتها إلا قلوبا صدعها الحزن، و عيوننا جرت دمعاً، و رجالا ودوا لو استطاعوا أن يشقوا مواطع أقدامهم، ليذهبوا في طوايا الثري مغيبين.

المجموعة الكاملة الامام علي بن ابيطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ترجمه سيد محمود طالقاني، ج ۱، ص ۱۹۰ تا ۱۹۲.

مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نکنند؟ قصه هیزمی که زاده خطاب دستور داده بود که در درب خانه فاطمه جمع کنند.
آری زاده خطاب دور خانه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدینوسیله آنانرا قانع سازد یا بیمحابا بتازد!

همه این داستانها با نقشه ای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش آمد. مانند کفی روی موج ظاهر شد و اندکی نپائید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت!... این مرد خشمگین و خروشان به سوی خانه علی روی آورد و همه همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا میان در آشکار شد - چهره ای که پرده اندوه آنرا گرفته آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است، در چشمهایش قطرات اشک می درخشد و بر پیشانی اش گرفتگی غضب هویدا بود... عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروشش چون موج از میان رفت، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل در بُهت زده ایستادند، زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا (سلام الله علیها) دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها پوشیده شد، دیگر تاب از دلها رفت همینکه دیدند فاطمه مانند سایه ای حرکت کرد و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها متوجه او گردید، ناله اش بلند شد باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد

« بابا ای رسول خدا... ای بابا رسول خدا!... »

گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه درآمد... باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می کرد:

«بابا ای رسول خدا... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافة چه برسر ما آمد!» دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد.

ترجمه برگرفته شده از کتاب علی بن ابی طالب تاریخ تحلیلی نیم قرن اول اسلام - ترجمه المجموعة الكاملة الامام علی بن ابیطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود - مترجم سید محمود طالقانی، ج ۱، ص ۳۲۶ تا ۳۲۸، چاپ سوم، چاپخانه افست حیدری.

۱. عبدالفتاح عبدالمقصود، از دانشمندان سنی مذهب و نویسندگان برجسته مصر به حساب می آید که به هر دو لغت فصیح عربی و زبان عامیانه شعر سروده است. در سال ۱۹۱۲ میلادی در اسکندریه مصر متولد شد. او تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته تاریخ اسلامی در مصر انجام داد. مدتی رئیس دفتر معاون رئیس جمهوری (حسن ابراهیم) و مدیر کتابخانه نخست وزیری مصر بود و همچنین مؤسس و عضو هیأت تحریریه مجله «الحديث» در اسکندریه شد و در نهایت رئیس دفتر نخست وزیر مصر (محمد صدقی سلیمان) گردید.

همچنین وی از جمله مؤلفین کتابهای درسی رشته تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی در مصر بوده است. علاوه بر اینها وی دارای تألیفات متعددی است که از جمله می توان کتابهای «ابناءنا مع الرسول»، «یوم کیوم عثمان»، «صلیبیه الی الأبد»، «الزهراء ام ابیها»، «الامام علی بن ابی طالب»، «السقیفة و الخلافة» و... نام برد.

بزرگترین و مهمترین اثر وی همان کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در ۹ جلد می باشد که آن را در مدت سی سال نگاشته است. در این کتاب وی با بصیرت و ژرف نگری خاص، درهای نوینی از تحقیق را در تاریخ تحلیلی اسلام گشوده و بسیاری از پرده های ابهام را از میان برداشته است. او با شهادتی بزرگ و ستودنی که شایسته هر محقق آزاداندیش است تاریخ و شخصیت های آن را از درون هاله تقدیس و تنزیه که جز به بهای حق پوشی فراهم نشده بیرون آورد و در معرض نقد و تحلیل و استنتاج قرار داد، و در عین پایبندی به مذهب اهل سنت توانست با غلبه بر تعصبات و تعلقات گمراه کننده رایج در طی تحقیق و پژوهش سی ساله اش صادقانه جانب انصاف را رعایت کرده به تحلیل علمی تاریخ نیم قرن نخستین اسلامی بپردازد او در قسمتی از نامه اش در مورد ترجمه فارسی این کتاب می نویسد:

«این ترجمه وسیله خیری برای نزدیک ساختن مذاهب اسلامی (شیعه و سنی) به یکدیگر خواهد گشت، چه شیعه برخلاف تصورش خواهد دانست که شخصی سنی مانند من درباره امام علی (علیه السلام) در کتاب خود چنین انصافی روا داشته است.»

هجوم سوم

در هجوم سوم دشمن وقتی با مقاومت حضرت زهرا و آقا امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیهما مواجه شد بار دیگر وقیحانه به ساحت مقدس ناموس دهر ام ایها فاطمه زهرا سلام الله علیها جسارت نمودند و حضرت امیر علیه السلام را به زور به مسجد بردند و بعد از این هجوم حضرت محسن علیه السلام سقط شد:

سلیم بن قیس هلالی شیعی می نویسد:

فأرسل عمر يستغيث، فأقبل الناس حتي دخلوا الدار وثار علي عليه السلام إلي سيفه. فرجع قنذ إلي أبي بكر وهو يتخوف أن يخرج علي عليه السلام إليه بسيفه، لما قد عرف من بأسه وشدته. فقال أبو بكر لقنذ: (إرجع، فإن خرج وإلا فافتحم عليه بيته، فإن امتنع فاضرم عليهم بيتهم النار). فانطلق قنذ الملعون فافتحم هو وأصحابه بغير إذن، وثار علي عليه السلام إلي سيفه فسبقوه إليه وكاثروه وهم كثيرون، فتناول بعضهم سيوفهم فكاثروه وضبطوه فألقوا في عنقه حبلا وحالت بينهم وبينه فاطمة عليها السلام عند باب البيت، فضربها قنذ الملعون بالسوط فماتت حين ماتت وإن في عضدها كمثل الدمليج من ضربته، لعنه الله ولعن من بعث به.

کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقیق اسماعیل انصاری زنجانی - ص ۱۵۰ و ۱۵۱ ؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی.

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم همه آمدند، تا داخل خانه شدند، و امیرالمؤمنین علیه السلام هم سراغ شمشیرش رفت.

قنقد نزد ابوبکر برگشت در حالیکه می ترسید علی علیه السلام با شمشیر سراغش بیاید چرا که از شجاعت و شدت عمل آن حضرت اطلاع داشت.

ابوبکر به قنقد گفت: « برگرد، اگر علی از خانه بیرون آمد (دست نگه دار) و گرنه در خانه اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید! »

قنقد ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنها زودتر به طرف شمشیر آن حضرت رفتند، و با عده زیادشان بر سر او ریختند. عده ای شمشیرها را به دست گرفتند و بر آن حضرت حمله ور شدند و ایشان را گرفتند و بر گردنش طنابی انداختند.

مجرع شدن حضرت زهرا سلام الله علیها به دست قنقد

حضرت زهرا سلام الله علیها جلوی درب خانه، بین مردم و امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شد. قنقد ملعون با تازیانه به آن حضرت زد، بطوریکه وقتی حضرت زهرا سلام الله علیها از دنیا می رفت در بازویش بخاطر آن ضربه اثری مثل دستبند بر جای مانده بود. خداوند قنقد را و کسی که او را فرستاد لعنت کند.

منابع اهل سنت

ابن عبدربه در کتاب «العقد الفرید» آورده است:

ما لفظه فی تعداد أسماء جماعة تخلفوا عن بیعة أبي بكر قال: وهم علي والعباس والزبير وسعد بن عبادة أما علي والعباس والزبير فقعدوا فی بیت فاطمة حتی بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمة وقال له إن أبوا فقاتلهم فأقبل بقبس من نار علي أن یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمة فقالت یا بن الخطاب أجئت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فیما دخلت فیها الأمة فخرج علي حتی دخل علي أبي بكر الخ

ابن عبد ربه وقتی اسامی افرادی را که با ابوبکر بیعت نکرده بودند می شمرد می گوید: آنها علی و عباس و زبیر و سعد بن عبادة بودند اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند «ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه (علیها السلام) گفت: یا بن الخطاب اجیت لتحرق دارنا؟ ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟

گفت: بلي، مگر اين که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بيعت با ابوبکر) شما هم داخل شويد...»

العقد الفريد، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۶۳ طبع مصر.

اين عبارت را «تاريخ ابوالفداء» نیز ذکر کرده است.

ثم إن أبا بكر بعث عمر بن الخطاب إلي علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضي الله عنها وقال إن أبوا فقاتلهم فأقبل عمر بشيء من نار علي أن يضرم الدار فلقيته فاطمة رضي الله عنها وقالت إلي أين يا بن الخطاب أجئت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فيما دخل فيه الأمة فخرج حتي أتى أبا بكر فبايعه

تاريخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ طبع مصر بالمطبعة الحسينية.

ابو بکر عمر را به نزد علي و همراهيان وي فرستاد تا ايشان را از خانه فاطمه بيرون آورد؛ و گفت اگر ممانعت کردند پس با ايشان جنگ بنما. پس عمر با مقداري آتش به سمت ايشان آمد تا خانه را به آتش بکشد. پس فاطمه عليها السلام او راديد و گفت به کجا مي روي اي فرزند خطاب. آیا آمده اي که خانه ما را به آتش بکشي؟ گفت آري مگر اينکه همان کاري را بنماييد که مردم کردند. پس علي بيرون آمده به نزد ابا بکر رفت پس با وي بيعت نمود.

بلاذري مي نويسد:

... عن ابن عباس قال: بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلي علي رضي الله عنهم حين قعد عن بيعته وقال: إئتني به بأعنف العنف، فلما أتاه، جري بينهما كلام. فقال علي: اجلب حلياً لك شطره. والله ما حرصك علي إمارته اليوم إلا ليؤمرك غداً... وما نفس علي بكر هذا الأمر ولكننا أنكرنا ترككم مشاورتنا، وقلنا: إن لنا حقاً لا يجهلونه. ثم أتاه فبايعه.

أنساب الأشراف ج ۱، ص ۲۵۳، باب أمر السقيفة.

... ابن عباس مي گويد: در زمان بيعت ابوبکر زماني که علي (عليه السلام) با او بيعت نکرد، ابوبکر عمر بن الخطاب را دنبال ايشان فرستاد و به عمر گفت: علي را به سخت ترين و بدترين وجه ممکن پيش من بياور. در بين راه بين حضرت امير(عليه السلام) و عمر مشاجره اي درگرفت. علي (عليه السلام) به عمر گفت: شيرخلافت را بدوش، سهم تو محفوظ است. قسم به خدا حرص و ولع تو براي به حکومت رسيدن ابوبکر به خاطر اينست که او بعد از خودش تو را به جانشيني برگزيند... سپس آمد و با ابوبکر بيعت نمود.

شهادت حضرت محسن صلوات الله و سلامه عليه

شهادت حضرت محسن صلوات الله و سلامه عليه بعد از جسارتهايي بود که دزدان خلافت در هجوم سوم بر تنها يادگار رسول خدا صلي الله عليه وآله و سلم روا داشتند.

قاتل محسن عليه السلام

در مورد سبب شهادت ایشان از سوی علمای شیعه و سنی دو دسته روایت نقل شده است، در دسته اول صدماتی که قنفذ ملعون به صدیقه طاهره سلام الله علیها وارد کرد به عنوان سبب شهادت بیان شده و در دسته دیگر ضرباتی که عمر به صدیقه طاهره سلام الله علیها وارد کرد به عنوان سبب شهادت حضرت محسن علیه السلام بیان شده است. و علما سبب شهادت ایشان را هر دو امر می دانند. در اینجا هر دو دسته روایات از منظر شما می گذرانیم:

سلیم بن قیس هلالی شیعی می نویسد:

وقد كان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمة عليها السلام بالسوط - حين حالت بينه وبين زوجها وأرسل إليه عمر: (إن حالت بينك وبينه فاطمة فاضربها) - فألجأها قنفذ لعنه الله إلي عضادة باب بيتها ودفعا فكسر ضلعها من جنبها فألقت جنينا من بطنها...

کتاب سلیم بن قیس - تحقیق اسماعیل الأنصاری زنجانی - ص ۱۵۳.

هنگامی که فاطمه سلام الله علیها خود میان شوهرش و قنفذ قرار داد، قنفذ - که خدا او را لعنت کند - او را با تازیانه زد، عمر هم پیغام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او (علی علیه السلام) مانع شد او را بزن. قنفذ حضرت زهرا را به سمت چهارچوب در خانه اش کشانید و در را فشار داد بطوری که استخوانی از پهلویش شکست و جنینی که در رحم داشت سقط کرد...

محمد بن جریر طبری شیعی می نویسد:

بسند معتبر عن الصادق (ع): (... وكان سبب وفاتها أن قنفذا مولي الرجل لكزها بنعل السيف بأمره فأسقطت محسنا...

دلائل الإمامة ص ۱۳۴، باب حدیث فدک، باب خبر وفاتها و دفنها علیها السلام وما جری لأمر المؤمنین علیها السلام مع القوم ؛ بحار الأنوار ج ۴۳، ص ۱۷۰، باب ۷ حدیث رقم ۱۱.

از امام صادق علیه السلام به سند معتبر روایت داریم:... و سبب وفات ایشان آن بود که قنفذ آزاد شده ابوبکر با غلاف شمشیر و به امر وی ضربتی به حضرت زد، پس محسن را سقط کرد...

ابن شهر آشوب شیعی از کتاب المعارف ابن قتیبۀ چنین نقل می کند:

« و في معارف القتيبي: إن محسناً فسد من زخم قنفذ العدوي »

مناقب آل أبي طالب، باب مناقب فاطمة الزهراء سلام الله علیها في حليتها و تواریخها سلام الله علیها، ج ۳، ص ۳۵۸.

در کتاب المعارف ابن قتیبۀ آمده است که محسن به سبب زخمی که از قنفذ وارد شد قبل از تولد از دنیا رفت.

(ابن شهر آشوب هر چند از علمای بزرگ شیعه است ولیکن جمعی از بزرگان رجالیین اهل سنت وی را توثیق نموده اند. از جمله صفدی در شرح حال ایشان در الوافی بالوفیات می نویسد: « صدوق اللهجة مليح المحاورة واسع العلم كثير الخشوع والعبادة والتهجد لا يكون إلا علي وضوء. أنني عليه ابن أبي طي في تاريخه ثناء كثير. توفي سنة ثمان وثمانين وخمس مائة ». الوافی بالوفیات ج ۲، ص

۷، ذیل ترجمه: رشید الدین المازندرانی الشیعی محمد بن علی بن شهراسوب - الثانية سین مهملة - أبو جعفر السروري المازندراني.

و همچنین ذهبی در تاریخ الإسلام در حوادث سال ۵۸۸ که سال وفات ابن شهر آشوب است کلمات ابن ابی طی را در توثیق ایشان نقل نموده و همچنین ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان شرح حال شماره ۷۸۸۹ کلمات ابن ابی طی را در توثیق ایشان نقل کرده است).

شیخ مفید در اختصاص نقل می کند:

* (حدیث فدک) * أبو محمد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما قبض رسول الله صلي الله عليه وآله وجلس أبو بكر مجلسه بعث إلي وكيل فاطمة صلوات الله عليها فأخرجه من فدك فأنته فاطمة عليها السلام فقالت: يا أبا بكر ادعيت أنك خليفة أبي وجلست مجلسه وأنتك بعثت إلي وكيلي فأخرجته من فدك وقد تعلم أن رسول الله صلي الله عليه وآله صدق بها علي وأن لي بذلك شهودا فقال علي عليه السلام لها: أتت أبا بكر وحده فإنه أرق من الآخر وقولي له: ادعيت مجلس أبي وأنتك خليفته وجلست مجلسه ولو كانت فدك لك ثم استوهبتها منك لوجب ردها علي فلما أتته وقالت له ذلك، قال: صدقت، قال: فدعا بكتاب فكتبه لها برد فدك، فقال: فخرجت والكتاب معها، فلقبها عمر فقال: يا بنت محمد ما هذا الكتاب الذي معك، فقالت: كتاب كتب لي أبو بكر برد فدك، فقال: هلميه إلي، فأبت أن تدفعه إليه، فرفسها برجله وكانت حاملة بآبن اسمه المحسن فأسقطت المحسن من بطنها.

الاختصاص - الشيخ المفيد - ص ۱۸۳ - ۱۸۵.

... اما صادق عليه السلام فرمودند: وقتی رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از دنیا رفتند و ابو بکر به جای ایشان تکیه زد، کسی را به نزد نماینده فاطمه زهرا صلوات الله عليها در فدک فرستاد و او را از آنجا بیرون کرد. پس فاطمه عليها السلام به نزد وی آمده و فرمودند: ای ابو بکر ادعای جانشینی پدرم را کردی و در جای وی نشستی؛ و به نزد نماینده من فرستاده و او را از فدک بیرون کرده ای در حالی که می دانی که پدرم آن را به من بخشیده بود (و فدک از آن من است) و من برای این مطلب شاهد نیز دارم... پس علی عليه السلام به ایشان فرمود: به نزد خود ابو بکر برو (وقتی که او تنهاست) پس بدرستی که او از آن دیگری (عمر) سست تر است. و به او بگو ادعای جایگاه پدرم را کرده ای و گفته ای جانشین او هستی و در جای او نشسته ای و اگر فدک برای تو بود و من آن را از تو می خواستم باز هم باید آن را به من می دادی (از باب احترام). پس وقتی فاطمه زهرا سلام الله عليها به نزد وی رفته و این کلمات را فرمودند، ابوبکر گفت: راست می گویی؛ پس کاغذی خواست و در آن در مورد باز گرداندن فدک به فاطمه زهرا عليها السلام نوشت.

پس حضرت صادق عليه السلام فرمودند: حضرت فاطمه (سلام الله عليها) بیرون آمدند و نوشته همراه ایشان بود. پس عمر ایشان را دید و گفت: ای دختر محمد این کتابی (نوشته) که همراه توست چیست؟ حضرت فرمودند: این نوشته ایست که ابو بکر آن را در مورد باز گرداندن فدک برای من

نوشته است. پس گفت: آن را به من بده؛ پس حضرت امتناع فرمودند؛ پس در حالیکه ایشان به فرزند پی به نام محسن بار دار بودند عمر با لگد به ایشان زده، و محسن از شکم ایشان سقط شد...

منابع اهل سنت

ذهبی در شرح حال « احمد بن محمد السري » می گوید:

رجل یقرأ علیه انّ عمر رفس فاطمة حتّی أسقطت بمحسن.

میزان الاعتدال ترجمه ۵۵۱ « احمد بن محمد السري بن یحیی بن أبی دارم المحدث » ج ۱، ص ۲۸۳؛ لسان المیزان: ترجمه ۸۲۴، احمد بن محمد ج ۱، ص ۲۶۸.

شخصی روایت برای وی خواند که عمر چنان به فاطمه لگد زد که محسن را سقط کرد.

صفدی می گوید:

انّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتّی ألقّت المحسن من بطنها.

الوافي بالوفيات: ج ۵، ص ۳۴۷.

عمر در روز بیعت به شکم فاطمه فشار آورد تا اینکه محسن را از شکم وی انداخت.

جوینی « استاد ذهبی » از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه روایت می کند:

..... و إني لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي، كأني بها و قد دخل الدّل في بيتها و انثهكت حُرْمَتُها

و عُصَبَ حَقّها و مُنِعَت إرثها و كسر جنبها و أسقطت جنبها و هي تنادي يا محمداه فلا تجاب.....

فتكون أوّل من تلحقني من اهل بيتي فتقدم عليّ محزونة مكروبة مغمومة مقتولة.

فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

من هر زمان او را می بینم یاد آن چیزی می افتم که بعد از من با وی رخ خواهد داد. انگار که من او

را می بینم که ذلت در خانه وی داخل شده است و حرمتش شکسته شده است و حقش غصب

گردیده است و از ارثش محروم گردیده است و پهلویش شکسته شده است و فرزند در شکمش

سقط شده است در حالیکه صدا می زند یا محمداه ولی کسی جواب وی را نمی دهد... پس او اولین

کسی که از خانواده ام به من خواهد پیوست. پس به نزد من می آید در حالیکه اندوهگین و سختی

کشیده و غمگین است و کشته شده است.

بیعت اجباری

إبراهيم بن سعيد الثقفی شيعي می نویسد:

وقد روي إبراهيم بن سعيد الثقفی، قال: حدثنا أحمد بن عمرو البجلي، قال: حدثنا أحمد بن حبيب

العامري، عن حمّار بن أعين عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام قال: (والله ما بايع علي

عليه السلام حتي رأي الدخان قد دخل عليه بيته).

الشافى فى الامامة - الشرف المرطفى - ج ٣ - ص ٢٤١

إبراهىم بن سعید الثقفى از آقا امام صادق علیه السلام نقل مى کند که حضرت فرمودند: قسم به خدا على (علیه السلام) (با اهل سقیفه) بیعت نکرد، تا زمانى که دید دود (و آتش) وارد خانه اش شده است.

سلىم بن قیس هلالى مى نویسد:

بیعة أمير المؤمنين علیه السلام بالجبر والإكراه

ثم انطلق بعلى علیه السلام يعتل عتلا حتى انتهى به إلى أبي بكر، و عمر قائم بالسيف على رأسه، و خالد بن الوليد وأبو عبيدة بن الجراح وسالم مولى أبي حذيفة ومعاذ بن جبل والمغيرة بن شعبة وأسید بن حضير وبشير بن سعید وسائر الناس جلوس حول أبي بكر عليهم السلاح

کتاب سلىم بن قیس هلالى - تحقيق اسماعيل انصاري - ص ١٥١ و ١٥٢ ؛ باب قضايا السقیفة على لسان سلمان الفارسى.

سلىم در ادامه مى نویسد:

سپس على علیه السلام را بردند و به شدت او را مى کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند. و این در حالى بود که عمر بالای سر ابوبکر با شمشیر ایستاده بود، و خالد بن ولید و ابوعبیده بن جراح و سالم مولى ابى حذیفة و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبة و اسید بن حضر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابوبکر نشسته بودند و همگى سلاح به همراه داشتند.

اگر چهل نفر یار داشتم با شما مى جنگیدم

سلىم بن قیس هلالى شیعى نقل مى کند

أمر المؤمنين علیه السلام یقیم الحجة على قریش

قال: فاتھوا بعلى علیه السلام إلى أبى بكر وهو یقول: أما والله لو وقع سىفى فى یدى لعلمتم أنكم لن تصلوا إلى هذا أبدا. أما والله ما ألوم نفسى فى جهادكم، ولو كنت استمكنت من الأربعین رجلا لفرقت جماعتكم، ولكن لعن الله أقواما بايعوني ثم خذلوني.

ولما أن بصر به أبو بكر صاح: (خلوا سبيله) فقال على علیه السلام: يا أبا بكر، ما أسرع ما توثبتم على رسول الله بأى حق وبأى منزلة دعوت الناس إلى بيعتك؟ ألم تبايعني بالأمس بأمر الله وأمر رسول الله؟

کتاب سلىم بن قیس هلالى - به تحقيق اسماعيل انصاري - ص ١٥٢ ؛ باب قضايا السقیفة على لسان سلمان الفارسى.

سلمان مى گوید: على علیه السلام را نزد ابوبکر آوردند در حالیکه مى فرمود: به خدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار مى گرفت مى دانستید که هرگز به این کار دست نمى یافتم. به خدا قسم

خود را در جهاد با شما سرزنش نمی‌کنم، و اگر چهل نفر یار داشتیم جمعیت شما را متفرق می‌ساختیم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار (بی‌اعتنا) نمودند. ابوبکر تا چشمش به علی علیه السلام افتاد صدا زد: « او را رها کنید! »! علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر، چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید! تو به چه حقی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت با خویش دعوت می‌کنی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله با من بیعت نکردی؟

در جای دیگر می‌نویسد:

فقال علي عليه السلام: أما والله، لو أن أولئك الأربعين رجلا الذين بايعوني وفوا لي لجاهدتكم في الله، ولكن أما والله لا ينالها أحد من عقبكم إلي يوم القيامة.

کتاب سلیمان بن قیس هلالی - تحقیق اسماعیل انصاری - ص ۱۵۵؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند، وفا می‌نمودند در راه خدا با شما جهاد می‌کردم. ولی به خدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روز قیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.

ابن ابی الحدید شافعی می‌نویسد:

فقال عمرو: خل بينهم وبين الماء، فإن عليا لم يكن ليظماً وأنت ريان، وفي يده أئنة الخيل، وهو ينظر إلي الفرات حتى يشرب أو يموت، وأنت تعلم أنه الشجاع المطرق [ومعه أهل العراق وأهل الحجاز] وقد سمعته أنا مرارا وهو يقول: لو استمكنت من أربعين رجلا (۱) يعني في الأمر الأول!

۱- ابن ابی الحدید می‌گوید: و فی صفین (فذكر أمرا، يعني لو أن معي أربعين رجلا يوم فتش البيت - يعني بيت فاطمة). شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج ۳ - ص ۳۲۰، باب [غلبة معاوية علي الماء بصفين ثم غلبة علي عليه بعد ذلك] (به نقل از کتاب وقعة صفین - نصر بن مزاحم - در کتاب وقعة صفین در ذیل عبارت آمده است وقد سمعته أنا وأنت وهو يقول: لو استمكنت من أربعين رجلا. فذكر أمرا. يعني لو أن معي أربعين رجلا يوم فتش البيت. يعني بيت فاطمة. وقعة صفين ج ۱، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار ج ۳۲، ص ۴۴۰، الباب الحادي عشر، باب بغي معاوية وامتناع أمير المؤمنين صلوات الله عليه عن تأميره وتوجهه إلي الشام للقاءه إلي ابتداء غزوات صفين.

ابن ابی الحدید در قضیه بستن آب به روی سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد:

عمرو بن عاص به معاویه گفت: آب را به روی سپاهیان علی باز کن، بدان علی تشنه نمی‌ماند در حالیکه تو سیراب باشی و این در حالی است که سوارکاران و سپاهیان زیادی در اختیار علی است، نگاه علی به فرات است تا اینکه از آن بنوشد و یا کشته شود، و ای معاویه تو می‌دانی علی فرد شجاعی است (و علاوه بر آن اهل عراق و حجاز نیز به همراه او هستند) و من بارها از او شنیده‌ام

که می گفت: اگر (روزی که به خانه فاطمه هجوم آوردند) چهل نفر یار داشتیم جماعت آنها را متفرق می کردم.

سلیم در ادامه می نویسد:

ولما انتهی بعلي عليه السلام إلي أبي بكر انتهره عمر وقال له: بايع ودع عنك هذه الأباطيل فقال عليه السلام له: فإن لم أفعل فما أنتم صانعون؟ قالوا: نقتلك ذلاً وصغاراً فقال عليه السلام: إذا تقتلون عبد الله وأخاه رسوله. فقال أبو بكر: أما عبد الله فنعم، وأما أخو رسول الله فما نقر بهذا قال: أتجدون أن رسول الله صلي الله عليه وآله أخي بيني وبينه؟ قال: نعم. فأعاد ذلك عليهم ثلاث مرات.

کتاب سلیم بن قیس هلالی - به تحقیق اسماعیل انصاری - ص ۱۵۳؛ باب قضایا السقیفة علی لسان سلمان الفارسی.

وقتی علی علیه السلام را نزد ابوبکر بردند، عمر به صورت اهانت آمیزی گفت: «بیعت کن و این اباطیل را رها کن!»

علی علیه السلام فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: ترا با ذلت و خواری می کشیم! علی علیه السلام فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر پیامبرش را کشته اید! ابوبکر گفت: بنده خدا بودن درست است ولی به برادر پیامبر بودنش اقرار نمی کنیم! علی علیه السلام فرمود: آیا انکار می کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله بین من و خودش برادری قرار داد؟ گفتند: «آری!» و حضرت این مطلب را سه مرتبه برای ایشان تکرار کرد.

آلوسی - از علمای اهل سنت - به نقل از کتاب ابان بن عیاش می گوید:

أن عمر قال لعلي: بايع أبا بكر رضي الله تعالى عنه قال: إن لم أفعل ذلك؟ قال: إذا والله تعالى لأضربن عنقك قال: كذبت والله يا ابن صهالك لا تقدر علي ذلك أنت أأم وأضعف من ذلك.

تفسیر الروح المعانی - آلوسی - ج ۳ - ص ۱۲۴.

عمر به علی (علیه السلام) گفت: با ابوبکر بیعت کن. علی (علیه السلام) فرمود: اگر این کار را نکنم چکار می کنید؟ عمر گفت: قسم به خدا گردنت را می زنیم. علی (علیه السلام) فرمود: قسم به خدا دروغ می گویی، ای پسر صهالک تو قدرت چنین کاری نداری و ضعیف تر از آنی که بخواهی گردن مرا بزنی.

طبری می نویسد:

... عن زیاد بن كليب قال أتني عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلي البيعة فخرج عليه الزبير مصلتاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه.

تاریخ الطبری ج ۲، ص ۴۴۳، حوادث سال ۱۱ ه. ق.

... زیاد بن کلب گفت: عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالیکه طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین در آنجا گرد آمده بودند. عمر گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت

بيرون بياييد. زبير از خانه بيرون آمد در حالیکه شمشير کشيده بود، ناگهان پاي او لغزيد و شمشير از دستش افتاد، در اين هنگام ديگران بر او هجوم آوردند و شمشير را از دست او گرفتند.

ابن قتیبۀ دینوری از علمای اهل سنت می نویسد:

وإن بني هاشم اجتمعت عند بيعة الأنصار إلي علي ابن أبي طالب، ومعهم الزبير بن العوام... وإنما كان يعد نفسه من بني هاشم... وأما علي والعباس بن عبد المطلب ومن معهما من بني هاشم فانصرفوا إلي رحالهم ومعهم الزبير بن العوام، فذهب إليهم عمر في عصابة فيهم أسيد بن حضير وسلمة بن أسلم، فقالوا: انطلقوا فبايعوا أبا بكر، فأبوا، فخرج الزبير بن العوام رضي الله عنه بالسيف، فقال عمر رضي الله عنه: عليكم بالرجل فخذوه فوثب عليه سلمة بن أسلم، فأخذ السيف من يده، فضرب به الجدار، وانطلقوا به فبايع وذهب بنو هاشم أيضا فبايعوا... ثم إن عليا كرم الله وجهه أتى به إلي أبي بكر وهو يقول: أنا عبد الله وأخو رسوله، فقيل له بايع أبا بكر، فقال: أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبايعكم وأنتم أولي بالبيعة لي، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم عليهم بالقرابة من النبي صلي الله عليه وسلم، وتأخذونه منا أهل البيت غصبا؟ أستم زعمتم للأنصار أنكم أولي بهذا الأمر منهم لما كان محمد منكم، فأعطوكم المقادة، وسلموا إليكم الإمارة، وأنا احتج عليكم بمثل ما احتججتم به علي الأنصار نحن أولي برسول الله حيا وميتا فأنصفونا إن كنتم تؤمنون وإلا فبوعوا بالظلم وأنتم تعلمون. فقال له عمر: إنك لست متروكا حتي تباع، فقال له علي: احلب حلبا لك شطره، واشدد له اليوم أمره يردده عليك غدا. ثم قال: والله يا عمر لا أقبل قولك ولا أبايعه. فقال له أبو بكر: فإن لم تباع فلا أكرهك، فقال أبو عبيدة بن الجراح لعلي كرم الله وجهه: يا بن عم إنك حديث السن وهؤلاء مشيخة قومك، ليس لك مثل تجربتهم، ومعرفتهم بالأمر، ولا أري أبا بكر إلا أقوي علي هذا الأمر منك، وأشد احتمالا واضطلاعا به، فسلم لأبي بكر هذا الأمر، فإنك إن تعش ويطل بك بقاء، فأنت لهذا الأمر خليق وبه حقيق، في فضلك ودينك، وعلمك وفهمك، وسابقتك ونسبك وصهرك. فقال علي كرم الله وجهه: الله الله يا معشر المهاجرين، لا تخرجوا سلطان محمد في العرب عن داره وقعر بيته، إلي دوركم وقعور بيوتكم، ولا تدفعوا أهله عن مقامه في الناس وحقه، فوالله يا معشر المهاجرين، لنحن أحق الناس به. لأننا أهل البيت، ونحن أحق بهذا الأمر منكم ما كان فينا القارح لكتاب الله، الفقيه في دين الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بأمر الرعية، المدافع عنهم الأمور السيئة، القاسم بينهم بالسوية، والله إنه لفينا، فلا تتبعوا الهوي فتضلوا عن سبيل الله، فتتزدادوا من الحق بعدا. فقال بشير بن سعد الأنصاري: لو كان هذا الكلام سمعته الأنصار منك يا علي قبل بيعتها لأبي بكر، ما اختلف عليك اثنان.

الإمامة و السياسة - تحقيق زيني - ج ١، ص ١٧ تا ١٩، باب تخلف سعد بن عبادة رضي الله عنه عن البيعة و باب إباية علي كرم الله وجهه بيعة أبي بكر رضي الله عنهما.

زمانی که انصار با ابوبکر بیعت کردند، بنی هاشم و زبیر بن عوام - که خود را از بنی هاشم به شمار می آورد - دور علی بن ابی طالب جمع شدند... علی و عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) و بنی هاشم به خانه هایشان (خانه های بنی هاشم) رفتند، زبیر بن عوام هم همراه آنها بود عمر به همراه

گروهی که اسید بن حضیر و سلمة بن أسلم جزء آنها بودند سراغ آنها رفتند و گفتند بیاید با ابوبکر بیعت کنید. آنها از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، زیرا با شمشیر از خانه خارج شد (و به آنها حمله ور شد) عمر گفت: زیرا را بگیرد، اسید بن حضیر به او حمله کرد و شمشیرش را از دستش گرفت و به دیوار زد سپس او را بردند و با ابوبکر بیعت کرد، بنی هاشم هم آمدند و با ابوبکر بیعت کردند... سپس علی (علیه السلام) را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم، به او گفتند با ابوبکر بیعت کن، علی (علیه السلام) فرمود من به امر خلافت از ابوبکر سزاوارترم و با شما بیعت نمی کنم (و اگر قرار بر بیعت باشد) شما باید با من بیعت کنید. وقتی انصار ادعا کردند که باید خلافت از آن آنان باشد، شما در مقابل آنان قرابت و نزدیکی با رسول خدا را مطرح کردید و همین قرابت را مجوز تکیه زدن بر مسند خلافت قلمداد کردید، و خلافت را از ما اهل بیت (نیز) غصب نمودید. آیا خود را در امر خلافت به صرف اینکه پیامبر از شما بود (قریشی بود) بر انصار مقدم نکردید؟ آنها هم رهبری جامعه را به شما دادند و خلافت را به شما تسلیم کردند. و من هم همان دلیلی را که در اخذ خلافت در مقابل انصار به آن تمسک کردید، در برابر خودتان اقامه می کنم: ما در تمامی امور رسول خدا (اعم از خلافت و غیره) چه در حال حیات ایشان و چه در زمان وفات ایشان سزاوار تر از دیگرانیم (زیرا اگر قرابت و نزدیکی به رسول خدا ملاک باشد، ما اهل بیت پیامبر از همه مردم به رسول خدا نزدیک تر هستیم). اگر ایمان به خدا دارید در حق ما منصفانه قضاوت کنید و اگر هم ایمان به خدا ندارید ظلم کنید در حالیکه می دانید این رفتار شما با ما ظالمانه است. عمر گفت: ما تو را تا زمانی که بیعت نکنی رها نمی کنیم. علی علیه السلام فرمود: شیر خلافت را بدوش، سهم تو محفوظ است و امروز امر خلافت ابوبکر را خوب برایش محکم کن که او بعد از خودش خلافت را به تو برمی گرداند (و بعد از خودش تو را به خلافت منصوب می کند). سپس فرمود: بخدا قسم ای عمر حرف تو را قبول نمی کنم و با ابوبکر بیعت نمی کنم. ابوبکر گفت: اگر بیعت نمی کنی تو را مجبور نمی کنم.

ابوعبیده جراح خطاب به حضرت امیر علیه السلام گفت: ای پسر عمو سن تو کم است (حضرت در آن موقع ۳۳ ساله بودند) و آنها در میان قوم تو (قریشی ها) از تو بزرگترند و تجربه و آگاهی آنها (نسبت به امر خلافت) از تو بیشتر است و من ابوبکر را در این امر از تو قوی تر می دانم پس امر خلافت را به او واگذار کن و اگر در آینده تو زنده ماندی بخاطر فضیلت و برتری و دینداری، و علم و فهم، و سابقه ات در اسلام و نسب تو و دامادی پیامبر اکرم تو برای امر خلافت سزاواری و لیاقت آن را داری. سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ای گروه مهاجرین، خلافت و جانشینی محمد را از خانه او خارج نکنید و آن را (به ناحق) از آن خود نکنید و اهل بیت او از حق واقعیشان و جایگاه اصلی آنها در میان مردم، محروم نکنید. به خدا قسم ای گروه مهاجرین ما سزاوار ترین مردم به پیامبر خدا هستیم زیرا ما اهل بیت او هستیم و ما از شماها در امر خلافت و جانشینی رسول خدا سزاوارتریم به خدا قسم (در میان مردم) تلاوت کننده کتاب خدا، فقیه تر در دین خدا، و عالم تر به

سنت های رسول الله، رسیدگی کننده تر به امر زیر دستان، دور کننده امور بد و منکر از آنها و عادلتر از ما وجود ندارد و مصداق کامل این امور ما اهل بیت هستیم. پس از هواهای نفسانی پیروی نکنید که نتیجه آن دوری از مسیر الهی و فاصله گرفتن از حق است.

بشیر بن سعد انصاری گفت: یا علی اگر انصار این سخنان را قبل از بیعتشان با ابوبکر از تو شنیده بودند همه با تو بیعت می کردند و حتی میان دو نفر هم در مورد حقانیت تو اختلاف پیدا نمی شد.

بعد از هجوم ها دشمنان وقتی دیدند نمی توانند از حضرت امیر علیه السلام بیعت بگیرند تصمیم گرفتند با تاکتیک جدیدی وارد میدان شوند لذا تصمیم گرفتند حضرت را ترور کنند، و ابو بکر این مأموریت را به خالد بن ولید داد:

خالد مأمور به قتل حضرت امیر بود

سمعانی (از علمای اهل سنت) می نویسد:

عباد بن یعقوب الرواجنی من أهل الكوفة... مات سنة خمسين ومائتين في شوال،... قلت روي عنه جماعة من مشاهير الأئمة مثل أبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري... وروي عنه حديث أبي بكر رضي الله عنه أنه قال: لا يفعل خالد ما أمر به.

سألت الشريف عمر بن إبراهيم الحسيني بالكوفة عن معني هذا الأثر فقال: كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل عليا ثم ندم بعد ذلك فنهى عن ذلك.

الأنساب - السمعاني - ج ۳ - ص ۹۵، ذیل ترجمه عباد بن یعقوب الرواجنی، تقدیم و تعلیق: عبد الله عمر البارودي، چاپ اول، سال چاپ: ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م، ناشر: دار الجنان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

سمعانی در ترجمه عباد بن یعقوب رواجنی می گوید:

او از اهل کوفه بود... در ماه شوال سال ۲۵۰ ه. ق درگذشت،...

سمعانی در ادامه می گوید:

جماعتی از علما و ائمه حدیث شناس همچون محمد بن اسماعیل بخاری از او روایت نقل کرده اند... از جمله روایاتی که از او نقل شده حدیث ابوبکر است که خطاب به خالد بن ولید گفت: خالد آنچه را که به او امر شده انجام ندهد.

سمعانی می گوید: در کوفه از استادش شریف عمر بن ابراهیم حسینی در مورد معنای این حدیث پرسیدم، او گفت: ابوبکر به خالد بن ولید امر کرده بود علی را به قتل برساند سپس از این کار پشیمان شد و او را از این عمل نهی کرد.

دشمن وقتي فهميد كشتن علي عليه السلام به صلاح حكومت نيست دست به تاكتيك جديدي زد، اين بار از راه تحريم اقتصادي جلو آمد و دست به غضب فذك زد، فذكي كه رسول رحمت به امر خداوند عزوجل به صديقه طاهره سلام الله عليها بخشيده بود و چند سال كارگران حضرت زهرا در آنجا مشغول به كار بودند.

مرحوم طبرسي مي نويسد:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما بويع أبو بكر واستقام له الأمر علي جميع المهاجرين والأنصار بعث إلي فذك من أخرج وكييل فاطمة عليها السلام بنت رسول الله منها...

الاحتجاج - الطبرسي - ج ١، ص ١١٩، باب احتجاج أمير المؤمنين عليه السلام علي أبي بكر وعمر لما منعا فاطمة الزهراء سلام الله عليها فذك بالكتاب والسنة.

از امام صادق روايت شده كه فرمود: زماني كه تمامي مهاجرين و انصار با ابوبكر بيعت كردند و امر او كاملا به تثبيت رسيد عده اي را فرستاد تا وكييل حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلي الله عليه و آله را از باغ بيرون كنند...

فاطمة غضبت علي أبي بكر

بخاري مي گوید:

أن فاطمة غضبت علي أبي بكر فهجرته حتي توفيت.

فاطمه بر ابو بكر غضب کرده پس با از او كناره مي گرفت (كنايه از قهر) تا اينكه از دنيا رفت

صحيح البخاري في كتاب الخمس، باب فرض الخمس: ٤ / ٥٠٤، ح ٦٥ ١٢.

در جاي ديگر مي گوید:

أن فاطمة وجدت علي أبي بكر فهجرته.

فاطمه بر ابو بكر غضب کرده پس از او دوري كرد.

صحيح البخاري، كتاب المغازي باب غزوة خيبر، ج: ٨٢٥، ح ٧٠٤، وروي ذلك في مسند أحمد ج ١،

ص ٩ ط. م، و ج ١، ص ١٨ ط. ب، وكفاية الطالب: ص ٣٧٠ باب ٩٩ فضائل فاطمة ٣، وطبقات ابن سعد

ج ٨: ٢٣ ذكر بنات رسول الله ٩ - فاطمة - وفيه: فغضبت فاطمة، وكنز العمال ج ٧: ٢٤٢، ح ١٨٧٦٩.

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مهاجمين را لعنت مي كنند

وإني لما رأيتهما ذكرت ما يصنع بها بعدي، كأني بها و قد دخل الدل في بيتها و انثهكت حرمتهما و غضب

حقها و منعت إرثها و كسر جنبها و أسقطت جنينها و هي تنادي يا محمداه فلا تجاب..... فتكون أول

من تلحقني من اهل بيتي فتقدم علي محزونة مكروبة مغمومة مقتولة..... اللهم العن من ظلمها و

عاقب من غضبها، و ذل من أذلها، و خلد في نارك من ضرب جنينها حتي ألقا ولدها، فتقول الملائكة

عند ذلك: آمين.

من هر زمان او را مي بينم ياد آن چيزي مي افتم كه بعد از من با وي رخ خواهد داد. انگار كه من او را مي بينم كه ذلت در خانه وي داخل شده است و حرمتش شكسته شده است و حش غصب گرديده است و از ارثش محروم گرديده است و پهلويش شكسته شده است و فرزند در شكمش سقط شده است در حاليكه صدا مي زند يا محمداه ولي كسي جواب وي را نمي دهد... پس او اولين كسي كه از خانواده ام به من خواهد پيوست. پس به نزد من مي آيد در حاليكه اندوهگين و سختي كشيده و غمگين است و كشته شده است.

خداوندا، هر كس را كه به او ظلم کرده لعنت كن، و هر كس حق او را غصب نموده عذاب نما، و هر كس كه او را خوار نموده خوار نما و در عذابت جاودان بدار هر كس را كه فرزند او را مورد ضرب قرار داد تا آن را سقط كرد. پس ملائكه مي گويند: آمين

فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

حضرت زهرا سلام الله عليها مهاجمين را نفرين مي كند

فقال عمر لابي بكر، رضي الله عنهما: انطلق بنا إلي فاطمة، فإننا قد أغضبناها، فانطلقا جميعا، فاستأذنا علي فاطمة، فلم تأذن لهما، فأتيا عليا فكلماها، فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، حولت وجهها إلي الحائط، فسلما عليها، فلم ترد عليهما السلام، فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله ! والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لاحب إلي من عائشة ابنتي، "، ولوددت يوم مات أبوك أني مت، ولا أبقني بعده، أفتراي أعرفك واعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقلك وميراثك من رسول الله، إلا أني سمعت أباك رسول الله صلي الله عليه وسلم يقول: " لا نورث، ما تركنا فهو صدقة أرايتكما إن حدثكما حديثا عن رسول الله صلي الله عليه وسلم تعرفانه وتفعلان به ؟ قالوا: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني، ومن أرضي فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد اسخطني ؟ "قالوا: نعم سمعناه من رسول الله صلي الله عليه وسلم، قالت: فإنني أشهد الله وملائكته انكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبي لاشكونكما إليه، فقال أبو بكر: أنا عائد بالله تعالي من سخطه وسخطك يا فاطمة، ثم انتحب أبو بكر يبكي، حتي كادت نفسه أن تزهب، وهي تقول: والله لادعون الله عليك في كل صلاة أصليها، ثم خرج باكيا فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بييت كل رجل منكم معانقا حليلته، مسرورا بأهله، وتركتموني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقيلوني بيعتي. قالوا: يا خليفة رسول الله، إن هذا الامر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنه إن كان هذا لم يقم لله دين، فقال: والله لو لا ذلك وما أخافه من رخاوة هذه العروة ما بت ليلة ولي في عنق مسلم بيعة، بعدما سمعت ورأيت من فاطمة. قال: فلم يبايع علي كرم الله وجهه حتي ماتت فاطمة رضي الله عنهما، ولم تمكث بعد أبيها إلا خمسا وسبعين ليلة.

پس عمر به ابو بکر گفت که بیا به نزد فاطمه برویم پس بدرستیکه ما وی را غضبناک نمودیم پس باهم آمدند از فاطمه اجازه ورود به خانه اش را خواستند اما وی اجازه نداد پس نزد علی رفتند و با وی صحبت کرده وی ایشان را نزد فاطمه برد، پس هنگامی که در نزد وی نشستند، فاطمه روی خود را به سوی دیوار برگرداند. پس آن دو به فاطمه سلام کردند اما جواب سلام ایشان را نداد. پس ابو بکر گفت ای حبیب رسول خدا، قسم به خدا که بستگان رسول خدا نزد من از بستگان خودم محبوب ترند. و قسم به خدا که تو از عائشه در نزد من محبوب تری. و دوست داشتم آن روزی که پدرت از دنیا رفت من نیز می مردم و بعد از وی زنده نمی ماندم. به من بگو که آیا ممکن است که من فضل و شرف تو را بدانم و تو را از حق و میراث محروم کنم؟! آگاه باش از پدرت شنیدیم که گفت ما چیزی به ارث نمی گذاریم. آنچه که باقی گذاشتیم صدقه است.

پس فاطمه گفت اگر حدیثی از رسول خدا برای شما نقل کنم - شما را قسم می دهم - حق آن را می شناسید و به آن عمل می کنید؟ گفتند آری گفت شما را قسم می دهم آیا نشنیدید که رسول خدا فرمود رضای فاطمه رضای من است و غضب وی غضب من هر کس وی را دوست داشته باشد مرا دوست داشته است و هر که او را راضی کند مرا راضی کرده است؟ گفتند آری این را از رسول خدا شنیدیم.

پس گفت پس من خدا و ملائکه وی را شاهد میگیرم که شما دو تن من را غضبناک کرده و راضی ننمودید. و قطعاً اگر رسول خدا را ببینم از شما دوتن به وی شکایت خواهم کرد. پس ابو بکر گفت من به خداوند پناه می برم از غضب رسول خدا و غضب تو ای فاطمه. سپس ابو بکر شروع کرد گریه کردن حتی نزدیک بود از گریه جان دهد. و فاطمه زهرا می گفت قسم به خداوند بعد از هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم. پس با گریه بیرون رفت. مردم دور وی جمع شدند. پس گفت: هر کدام از شما مردم شب هنگام در کنار همسر خود در حالیکه از خانواده خود خوشحال است به خواب می رود اما من را با این وضعیت رها نمودید، من به بیعت شما احتیاج ندارم. بیعت من را باز کنید. گفتند ای خلیفه رسول خدا این کار (بدون تو) به سر انجام نخواهد رسید و تو دانا ترین ما به این کار هستی و اگر چنین شود دین خدا پا بر جا نخواهد ماند. پس گفت قسم به خدا که اگر این نبود و من از سستی این طناب نمی ترسیدم شبی را صبح نمی کردم که بیعت مسلمانی در گردن من باشد، بعد از آن چیزی که از فاطمه دیدم و شنیدم. گفت پس علی تا زمانی که فاطمه زنده بود بیعت نکرد. و فاطمه بعد از پدرش جز هفتاد و پنج روز زنده نبود.

الإمامة والسياسة - ابن قتيبة الدينوري، تحقيق الشيرازي: ١ ص ٣١.

منابع اهل سنت

با کمی دقت و تأمل در روایات شیعه و سنی به این نکته پی می بریم سبب شهادت ایشان همین آزارها و اذیت ها و سقط جنین ایشان بود. به این عبارات توجه کنید:

قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم: و إني لَمَّا رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي، كَأني بها و قد دخل الدل في بيتها و انْثَهكت حُرْمَتها و عُصِبَ حَقُّها و مُنِعَت إرْثها و كسر جنبها و أسقطت جنينها و هي تنادي يا محمداه فلا تجاب..... فتكون أوّل من تلحقني من اهل بيتي فتقدم عليّ محزونة مكروبة مغمومة مقتولة...

فرائد السمطين ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

من هر زمان او را می بینم یاد آن چیزی می افتم که بعد از من با وی رخ خواهد داد. انگار که من او را می بینم که ذلت در خانه وی داخل شده است و حرمتش شکسته شده است و حقتش غصب گردیده است و از ارثش محروم گردیده است و پهلویش شکسته شده است و فرزند در شکمش سقط شده است در حالیکه صدا می زند یا محمداه ولی کسی جواب وی را نمی دهد... پس او اولین کسی که از خانواده ام به من خواهد پیوست. پس به نزد من می آید در حالیکه اندوهگین و سختی کشیده و غمگین است و کشته شده است.

می بینید که وجود مقدس و مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ذکر این جنایات در حق حضرت زهرا صلوات الله و سلامه علیها تعبیر « مقتوله » را در مورد ایشان می آورند و این خود صریح در این است که سبب شهادت ایشان همین جنایات بوده است.

منابع شیعه:

در منابع شیعه نیز همانند منابع اهل سنت همین جنایات بعنوان سبب شهادت ام اییها حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بیان شده است، البته در بعضی روایات اسم قاتل بیان نشده است ولی در بعض دیگر صراحتاً نام قاتل بیان شده است، ما به عنوان نمونه به چند مورد از این روایات اشاره می کنیم: بسند معتبر عن الصادق (ع): (... وکان سبب وفاتها أن قنفذا مولي الرجل لكزها بنعل السيف بأمره فأسقطت محسنا....

دلائل الإمامة ص ۱۳۴، باب حدیث فدک، باب خبر وفاتها و دفنها علیها السلام وما جری لأمیرالمؤمنین علیه السلام مع القوم ؛ بحار الأنوار ج ۴۳، ص ۱۷۰، باب ۷ حدیث رقم ۱۱.

از امام صادق علیه السلام به سند معتبر روایت داریم: ... و سبب وفات ایشان آن بود که قنفذ غلام آن مرد با غلاف شمشیر و به امر وی ضربتی به حضرت زد، پس محسن را سقط کرد...

[۸۴۰] ۱۲ - حدثني محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن علي بن محمد بن سالم، عن محمد بن خالد، عن عبد الله بن حماد البصري، عن عبد الله بن عبد الرحمان الأصم، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: لما أسري بالنبي (صلي الله عليه وآله) إلي السماء قيل

له: ان الله تبارك وتعالى يختبرك في ثلاث لينظر كيف صبرك، قال: أسلم لأمرك يا رب ولا قوة لي علي الصبر الا بك، فما هن، قيل له: أما الثالثة فما يلقي أهل بيتك من بعدك من القتل، اما أخوك علي فيلقي من أمتك الشتم والتعنيف والتوبيخ والحرمان والجحد والظلم وآخر ذلك القتل، فقال: يا رب قبلت ورضيت ومنك التوفيق والصبر، وأما ابنتك فتظلم وتحرم ويؤخذ حقها غصبا الذي تجعله لها، وتضرب وهي حامل، ويدخل عليها وعلي حريمها ومنزلها بغير اذن، ثم يمسه هوان وذل ثم لا تجد مانعا، وتطرح ما في بطنها من الضرب وتموت من ذلك الضرب.

كامل الزيارات - جعفر بن محمد بن قولويه - ص ٥٤٧ - ٥٤٨

هنگامي که پیامبر اکرم به معراج رفتند (در آسمان) ندایی به ایشان رسید که (ای محمد) خداوند تبارک و تعالی تو را سه بار امتحان می کند تا صبر تو را بیازماید، پیامبر عظیم الشأن اسلام عرضه داشتند: پروردگارا من تسلیم امر تو هستم و هیچ قوه و قدرتی بر صبر ندارم جز از ناحیه تو، سپس عرضه داشتند: آن امور کدامند؟ ندا به ایشان رسید... و اما امر سوم: و آن کشتن اهل بیت تو است که بعد از تو از طرف امت اتفاق می افتد، و اما برادرت « علی »، او از ناحیه همین امت مورد شتم و جسارت و توهین و (اتهام) و توبیخ قرار می گیرد و او را (از حقش) محروم می کنند و (حق مسلم) او را انکار می کنند و ظلمهای زیادی در حق او روا می دارند و در نهایت او را به شهادت می رسانند، حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرضه داشت: خداوندا تمامی اینها را قبول کردم و (به رضای) رضای هستم و توفیق و صبر در برابر این مصائب از تو می طلبم، اما دختر تو: پس به وی ظلم خواهد شد و او را از حقش محروم می کنند و حقی را که تو برای وی قرار می دهی غصب خواهند کرد؛ و او را در زمان بارداری مورد ضرب و شتم قرار می دهند؛ و بدون اجازه وی در خانه و حریمش وارد خواهند شد؛ سپس هتک حرمت و خواری و ذلت را خواهد چشید و راهی برای جلو گیری از آن پیدا نخواهد کرد؛ و آنچه در شکم دارد در اثر ضربه سقط خواهد شد و وی در اثر همین ضربه خواهد مرد.

شیخ مفید در اختصاص نقل می کند:

* (حدیث فدک) * أبو محمد، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما قبض رسول الله صلي الله عليه وآله وجلس أبو بكر مجلسه بعث إلي وكيل فاطمة صلوات الله عليها فأخرجته من فدك فأنته فاطمة عليها السلام فقالت: يا أبا بكر ادعيت أنك خليفة أبي وجلست مجلسه وأنتك بعثت إلي وكيلي فأخرجته من فدك وقد تعلم أن رسول الله صلي الله عليه وآله صدق بها علي وأن لي بذلك شهودا فقال علي عليه السلام لها: ائت أبا بكر وحده فإنه أرق من الآخر وقولي له: ادعيت مجلس أبي وأنتك خليفته وجلست مجلسه ولو كانت فدك لك ثم استوهبتها منك لوجب ردها علي فلما أتته وقالت له ذلك، قال: صدقت، قال: فدعا بكتاب فكتبه لها برد فدك، فقال: فخرجت والكتاب

معها، فلقیها عمر فقال: یا بنت محمد ما هذا الكتاب الذي معك، فقالت: كتاب كتب لي أبو بكر برد فذك، فقال: هلمیه إلی، فأبت أن تدفعه إلیه، فرفسها برجله وكانت حاملة باین اسمه المحسن فأسقطت المحسن من بطنها ثم لطمها فكأني أنظر إلی قرط في أذنها حين نقفت (١) ثم أخذ الكتاب فخرقه فمضت ومكثت خمسة وسبعین یوما مریضة مما ضربها عمر، ثم قبضت.

الاختصاص - الشيخ المفید - ص ١٨٣ - ١٨٥ ؛ (١) " نقفت " علي بناء المجهول أي كسر من لطم عمر.

... امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند و ابو بکر به جای ایشان تکیه زد، کسی را به نزد نماینده فاطمه زهرا صلوات الله علیها در فدک فرستاد و او را از آنجا بیرون کرد. پس فاطمه علیها السلام به نزد وی آمده و فرمودند: ای ابو بکر ادعای جانشینی پدرم را کردی و در جای وی نشست؛ و به نزد نماینده من فرستاده و او را از فدک بیرون کرده ای در حالی که می دانی که پدرم آن را به من بخشیده بود (و فدک از آن من است) و من برای این مطلب شاهد نیز دارم... پس علی علیه السلام به ایشان فرمود: به نزد خود ابو بکر برو (وقتی که او تنهاست) پس بدرستی که او از آن دیگری (عمر) سست تر است. و به او بگو ادعای جایگاه پدرم را کرده ای و گفته ای جانشین او هستی و در جای او نشسته ای و اگر فدک برای تو بود و من آن را از تو می خواستم باز هم باید آن را به من می دادی (از باب احترام). پس وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها به نزد وی رفته و این کلمات را فرمودند، ابوبکر گفت: راست می گویی؛ پس کاغذی خواست و در آن در مورد باز گرداندن فدک به فاطمه زهرا علیها السلام نوشت.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بیرون آمدند و نوشته همراه ایشان بود. پس عمر ایشان را دید و گفت: ای دختر محمد این کتابی (نوشته) که همراه توست چیست؟ حضرت فرمودند: این نوشته ایست که ابو بکر آن را در مورد باز گرداندن فدک برای من نوشته است. پس گفت: آن را به من بده؛ پس حضرت امتناع فرمودند؛ پس در حالیکه ایشان به فرزندی به نام محسن بار دار بودند عمر با لگد به ایشان زده، پس محسن از شکم ایشان سقط شد. سپس سیلی به صورت ایشان زد. چنین است که انگار من وقتی را که گوشواره از گوش ایشان افتاد، می بینم. سپس نوشته را گرفته و پاره کرد.

پس حضرت به همین منوال گذراند و به سبب ضربت عمر هفتاد و پنج روز، بیمار بودند و سپس از دنیا رفتند.